

ادیان

۱. ادیان و مذاهب موجود در جهان امروز به قدری فراوانند که اگر کسی بخواهد همه ی آنها را تحقیق کند یک عمر وقت نیاز دارد. عقل نیز انسان را برحذر می دارد که عمر خود را در این راه صرف نماید ؛ چرا که بسیاری از این ادیان واضح البطلان هستند. برای مثال ادیانی چون هندوئیسم ، بودیسم ، آیین کنفوسیوس و ادیانی هستند که نه تاریخ مشخصی دارند نه به پیامبری معتقدند ، و حتی نه ادعای الهی بودن دارند. در بین ادیان موجود تنها چهار یا پنج دین وجود دارند که ادعاهایی روشن داشته منشاء خود را وحی الهی می دانند که عبارتند از : آیین زرتشتی ، آیین یهود ، آیین مسیحیت و دین اسلام ؛ برخی آیین صابئیان را هم جزء این ادیان شمرده اند ، ولی برخی دیگر آن را ملحق به یهودیت یا مسیحیت نموده اند. بنا بر این ، کسی که می خواهد در باره ی ادیان تحقیق نماید کافی است که درباره ی این چهار دین تجسس نماید و حق را بین آنها بجوید.

برای این منظور راه آسان این است که شما به کتب تاریخ ادیان مراجعه نمایید. تاریخ ادیان ، علمی است برون دینی که به دور از قضاوت ، تنها از تاریخچه ، اعتقادات اصلی و برخی آموزه های مهم ادیان گزارش می دهد ؛ و کاری به درستی یا نادرستی این اعتقادات و آموزه ها ندارد. برای این منظور منابعی خدمت حضرت عالی معرفی می شود.

۱ - آشنایی با ادیان بزرگ ، حسین توفیقی

۲- تاریخ ادیان ، علی اصغر حکمت

۳- تاریخ ادیان (۱-۳) ، مبلغی آبادانی

۴- تاریخ جامع ادیان ، جان بی ناس ، ترجمه علی اصغر حکمت

۵ - ادیان آسیایی ، مهرداد بهار

۶- ادیان زنده ی جهان ، رابرت ای هیوم ، ترجمه علی اصغر حکمت و دیگر از عبدالرحیم گواهی

۷- دین شناسی تطبیقی ، کدارناث تیواری

۸ - تاریخ اصلاحات کلیسا ، جان الدار

۹- مسیحیت و ادیان جهان ، آرنولد توبینی ، ترجمه حسین توفیقی

۱۰ - ریشه های مسیحیت در اسناد بحرالمیّت ، ژان دانیلو ، ترجمه علی مهدیزاده

۱۱- در آمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت ، محمدرضا زیبایی نژاد

۲. در موضوع تجسس برای یافتن دین و مذهب حقّ چهار مقاله با عناوین « چرا دین؟ » ، « چرا یک دین ؟ » ، « چرا اسلام؟ » ، « چرا تشیع؟ » توسط محقق بزرگوار جناب آقای حمیدرضا شاکرین نگاشته شده که ذیلاً تقدیم محضر انور حضرت عالی می شود. این مقالات به صورت کتاب نیز منتشر شده اند.

چرا دین؟

اساسی ترین پرسش انسان درباره دین این است که دین چه فایده و چه لزومی دارد؟ چرا باید دیندار بود؟ رابطه دین و انسان چگونه رابطه ای است؟ آیا زندگی بدون دین امکان پذیر است و در این صورت، دینی زیستن بهتر است یا زندگی منهای دین؟ پس از روشن شدن چرایی و ضرورت دین این سؤال پدید می آید که آیا می توان به هر دینی پای بند؟ آیا همه ادیان با هم برابرند و گزینش هر دینی کاملاً شخصی و سلیقه ای است؟ یا در میان ادیان موجود حق و باطل، نیک و بد یا خوب و خوب تر وجود دارد و لاجرم و به حکم خرد باید برترین را برگزید؟ در گام سوم، برای يك مسلمان یا کسی که به اسلام دعوت می شود این سؤال پدید می آید که آیا دین برتر همان اسلام است؟ کدامین دلیل پشتیبان این مدعاست و چگونه می توان آن را با سنجه های عقلی آزمود؟ اکنون بر آنیم که به یاری خداوند با رعایت اختصار به بررسی پرسش های یادشده بپردازیم.

رابطه انسان و دین

گرایش انسان به دین امری ذاتی، عمیق و ریشه دار است. دین نه تنها تأمین کننده بسیاری از نیازهای انسان، بلکه خود نیازی بنیادین و نهفته در ژرفای وجود آدمی است. «تا نه گوی دو که نه تن» می نویسد: «حس مذهبی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسانی است. اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن به هیچ يك از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست، بلکه نحوه ادراک فطری و رای عقلی است که یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران

می‌کند و نسبت به مفاهیم (زیبایی) مربوط به هنر (و نیکی) مربوط به اخلاق (و راستی) مربوط به علم (مفهوم دینی)، یا به طور صحیح‌تر، مفهوم مقدس، مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است. «آلکسیس کارل» نیز بر آن است که: «احساس عرفانی [دینی] جنبشی است که از اعماق فطرت سرچشمه گرفته است و یک غریزه اصلی است».

وی در جایی دیگر می‌نویسد: «فقدان احساس اخلاقی و عرفانی در میان اکثریت عناصر فعال یک ملت، زمینه زوال قطعی ملت و انقیاد او را در بند بیگانه تدارک می‌بیند؛ سقوط یونان قدیم معلول چنین عاملی بود. در نگاه «تولستوی» نیز «ایمان آن چیزی است که انسان با آن زندگی می‌کند.» استاد مطهری در توضیح این سخن می‌گوید: «یعنی ایمان مهم‌ترین سرمایه زندگی است.» به نظر وی مردم به برخی از سرمایه‌های زندگی مانند سلامت، امنیت، ثروت و رفاه و... توجه دارند، اما به یک سرمایه بزرگ که نامش ایمان است توجه ندارند؛ چرا که آنان اصولاً محسوسات و مادیات را بیش از معقولات و معنویات می‌شناسند. در نظر «ویل دورانت» نیز دین روح زندگی است، او می‌گوید: «زندگی بدون، دین ملال‌انگیز و پست است، مانند جسدی است بی‌روح».

قریب به این مضمون را در سخن «ویلیام جیمز» می‌توان یافت. او مدعی است: «ایمان یکی از قوای است که بشر به مدد آن زندگی می‌کند، فقدان کامل آن در حکم سقوط بشر است».

از آنچه گذشت روشن می‌شود که نیاز انسان به دین امری جاودان و زوال‌ناپذیر است. لازمه ذاتی بودن دین‌ورزی این است که دین همچون دیگر غرایز و نیازهای ذاتی انسان همپای حیات بشر بیاید و آینده بشریت را همچون گذشته در نوردد. لاجرم گسست بین انسان و دین را هرگز نمی‌توان و نباید انتظار داشت.

«ارنست رنان» در پایداری و ژرفایی تأثیر دین در نهاد انسان می‌گوید: «ممکن است روزی هر چه را دوست می‌دارم نابود و از هم پاشیده شود و هر چه را که نزد من لذت بخش‌تر و بهترین نعمت‌های حیات است از میان برود، و نیز ممکن است آزادی به کار بردن عقل و دانش و هنر بیهوده گردد، ولی محال است که علاقه به دین متلاشی یا محو شود، بلکه همواره و همیشه باقی خواهد ماند و در کشور وجود من شاهدی صادق و گواهی ناطق بر بطلان مادیت خواهد بود».

همه آنچه گفته آمد را در یک آیه زیبای قرآن می‌توان یافت که رمز دین‌گرایی انسان را چنین ترسیم کرده است: «قَاقُمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ پیوسته رو به سوی دین پاک خداوند داشته باش که انسان‌ها را بر آن سرشته است و آفرینش الهی دگرگون نخواهد شد».

کارکردهای دین

دین از جهات متعددی مدد رسان و یاور انسان است. کارکردهای مثبت دین در سه حوزه قابل بررسی است:

۱. حوزه معرفت و دانایی؛
 ۲. حوزه اجتماعی و مناسبات انسانی؛
 ۳. حوزه روانشناسی.
- اکنون به اختصار به بررسی کارکردهای روانشناختی، دین پرداخته و دیگر عرصه‌های آن را به ناچار فرو می‌گذاریم. از نظرگاه روانشناختی دین کارکردها و ثمرات بسیاری برای انسان دارد. در میان دانش‌های جدید هیچ یک مانند روانشناسی نقاب از رازهای شگفت دین و دینداری بر نکشیده و لزوم اجتناب‌ناپذیر آن را در همین زندگی دنیایی به طور ملموس روشن نساخته است. البته باید توجه داشت که اساساً روانشناسی در پی تعیین حق و باطل و به تعبیر دیگر «ارزش صدق» دین نیست؛ چرا که تعیین این مسئله خارج از توان و کاربدهای این دانش است. افزون بر آن روانشناسی در این باره نظر به دین خاصی ندارند؛ و چه بسا در برخورد با پاره‌ای از ادیان کارکردهای منفی‌ای نیز برای دین مطرح کنند. مسلماً هر اندازه دینی از حقانیت بیشتری برخوردار باشد کارکردهای مثبت‌تری داشته و فاصله بیشتری با تأثیرات منفی دارد؛ لاجرم می‌توان بهترین کارکرد از بهترین دین انتظار داشت. آنچه این دانش پی می‌گیرد و در صلاحیت آن است ثمرات و کارکردهای روانی دین فارغ از حقانیت و ارزش صدق آن است. چه بسا پاره‌ای از کارکردهای روانشناختی دین و دین‌ورزی عبارتند از:

۱. معنا بخشیدن به حیات

از مهم‌ترین کارکردهای اساسی دین، تبیین معنای زندگی است. هر انسانی از خود می‌پرسد که زندگی برای چیست؟ درد و رنج و مرگ و میرها چه معنا دارد؟ و در مجموع آیا جهان ارزش زیستن دارد یا نه؟ یافتن پاسخی صحیح

در برابر این پرسش‌ها زندگی‌ساز است و ناکامی در برابر آن زندگی سوز. دین با تبیین جاودانگی، حکمت و هدفمندی هستی و جهت‌گیری رو به خیر و کمال و تعالی آن، در پرتو تدبیر خداوند حکیم و رحمان و رحیم، خرد پذیرترین و دلپسندترین معنا از حیات انسان و جهان را به دست می‌دهد.

«کارل یوستاویونگ» در اهمیت این مسئله می‌نویسد: «در میان همه بیمارانی که در نیمه دوم حیات با آنها مواجه بوده‌ام، یکی هم نبوده که مشکلش در آخرین وهله، چیزی جز مشکل یافتن يك نگرش نسبت به حیات باشد. با اطمینان می‌توان گفت که همه آنان از آن رو احساس بیماری می‌کرده‌اند که چیزی را که ادیان زنده هر عصر، به پیروان خود، عرضه می‌دارند، از دست داده‌اند و هیچ يك از آنان قبل از یافتن بینش دینی خود، شفای واقعی نیافته است.» «ویکتور فرانکل» نیز قدرت دین را عقیده به «آبر معنی» می‌داند، یعنی دین بهترین معنی برای زندگی کردن است. برخی از جامعه‌شناسان نیز برآنند که گوهر دین واکنش در برابر تهدید به بی‌معنایی در زندگی بشر و تلاش در جهت نگرستن به جهان به مثابه حقیقتی معنادار است. پاره‌ای از برون‌دا‌های روانشناختی تفسیر دینی حیات عبارت است از:

۱. احساس خوش‌بینی و رضایت

۲. مطبوع سازی زندگی در مجموعه هستی

۳. ایجاد امیدواری

۴. مسئولیت پذیری

۵. نشاط و حرکت

آموزه‌های دینی نگرش فرد به نظام هستی و قوانین آن را خوش‌بینانه می‌سازد.

از نظر استاد مطهری فرد با ایمان در کشف هستی همچون شهروند کشوری است که قوانین و تشکیلات و نظامات آن را صحیح و عادلانه می‌داند و به حسن نیت کارگزاران آن ایمان دارد. لاجرم: اولاً، زندگی برای او مطبوع و دلپذیر می‌شود. ثانیاً زمینه‌های ترقی و تعالی را برای خود و دیگران فراهم می‌بیند و روح «امیدواری» در او پدید می‌آید. ثالثاً، اگر چیزی موجب عقب‌ماندگی او شود آن را جز از ناحیه کم‌کاری و بی‌تجربگی و مسئولیت‌گریزی خود و امثال خود نمی‌داند. او همچنین پاره‌ای از رنج‌ها و دشواری‌ها را زمینه ترقی و تکامل خود می‌داند. این اندیشه به طور طبیعی شخص را به غیرت می‌آورد و با «خوش‌بینی» و «امیدواری» به حرکت و جنبش در جهت اصلاح خود و امی‌دارد و از دشواری‌ها استقبال می‌کند.

در مقابل، فرد بی‌ایمان مانند شهروندی است که قوانین، تشکیلات و کارگزاران کشورش را فاسد می‌داند و از قبول آنها هم چاره‌ای ندارد. درون چنین فردی انباشته از عقده‌ها و کینه‌هاست. او هرگز به فکر اصلاح خود نمی‌افتد، از جهان لذت نمی‌برد و هستی برای او زندانی هولناک است که یا باید از چنگ آن بگریزد و یا با رنج و سختی آن را تحمل کند. با توجه به آنچه گذشت می‌توان تأثیرات معنای دینی حیات بر روان و کنش فرد را به شرح ذیل برشمرد:

خوش بینی، مطبوع‌سازی زندگی، امیدواری، مسئولیت پذیری و جنبش و حرکت اصلاحی.

۲. بهداشت، سلامت و آرامش روان

یکی از نیازهای مهم انسان، سلامت و آرامش روان است. در دنیای کنونی علیرغم پیشرفت‌های خیره‌کننده علمی و تکنولوژیکی بشر روز به روز اضطراب، دلهره، افسردگی و ناآرامی بیش از پیش بر انسان چیره شده و حاجت به آرامش روحی و روانی بیشتر احساس می‌شود. نقش دین در سلامت و آرامش روان از جهات مختلفی حایز اهمیت است. در این باره تحقیقات انجام شده توسط روان‌شناسان قابل توجه است:

الف. دینداری و تحمل فشارهای روانی

تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد انگاره‌های دینی نقش مؤثری در تسکین دردهای روحی، کاهش اضطراب و تحمل فشارهای روانی دارند و افراد مذهبی از ناراحتی روانی بسیار کمتری رنج می‌برند.

ب. دینداری و افسردگی

بر اساس تحقیقات، بین دین و افسردگی، استرس و اضطراب نسبت معکوس وجود دارد. این مسئله در عصر حاضر مورد توجه بسیاری از روان‌شناسان و اندیشمندان است. «ویلر» بر آن است که فرد مذهبی از طریق اعتقادات دینی بر مشکلات چیره می‌شود و از طریق اعمال مذهبی و

شرکت در مراسم دینی به شبکه وسیع حمایت‌های اجتماعی متصل می‌شود. «میدور» نیز اظهار می‌دارد که وابستگی دینی چون بدیل دیگر متغیرهای مؤثر بر سلامت روان مانند وضعیت اقتصادی و حمایت اجتماعی عمل می‌کند و منجر به کاهش شیوع افسردگی می‌شود.

ج. دینداری و بزهکاری

بررسی‌ها گواه بر آن است که بین دینداری و بزهکاری و جرم و جنایت رابطه منفی وجود دارد و رفتارهای مذهبی می‌تواند بین آنها تمایز افکند.

د. دینداری و کاهش مصرف الکل و مواد مخدر
براساس تحقیقات انجام شده توسط «ادلف»، «اسمارت»، «اوتار» و «دیویدز» افراد مذهبی از مواد مخدر استفاده نمی‌کنند و یا بسیار کم مصرف می‌کنند. از نظر «لوچ» و «هیوز» به ویژه در میان عناصر مذهبی اصولگرایان کمتر از همه به مواد مخدر گرایش دارند و هر اندازه ایمان دینی فرد قوی تر باشد احتمال استفاده از مواد مخدر و الکل در او کمتر یا مساوی با صفر است.

ه. دین داری و کاهش خودکشی

مسئله خودکشی یکی از بحران‌های جدی در تمدن کنونی بشر است. روزنامه اطلاعات مورخه ۱۷/۹/۸۷، صفحه «عبور از پنج قاره» می‌نویسد: «سازمان بهداشت جهانی اخیراً آمار جالبی درباره خودکشی در کشورهای مختلف جهان انتشار داده است. به موجب این آمار در هشت کشور صنعتی جهان خودکشی در بین افراد ۱۵ تا ۴۴ ساله سومین علت مرگ و میر در این کشورها را تشکیل می‌دهد. این کشورها عبارتند از: آلمان غربی، اتریش، کانادا، فنلاند، دانمارک، مجارستان، سوئد و سوئیس.

کارشناسان سازمان بهداشت جهانی بهداشت که این آمار را پس از ده سال مطالعه کرده اند همچنین اعلام کرده اند که خودکشی در کشورهای در حال توسعه نیز به طور وحشتناک رو به افزایش است. در این کشورها حتی جوانان کمتر از ۱۵ سال نیز دست به خودکشی می‌زنند.

آماري که از طرف کارشناسان مزبور تهیه شده، نشان می‌دهد که به طور کلی طبقات تحصیل‌کرده و روشنفکر بیش از طبقه کارگر اقدام به خودکشی می‌کنند. مثلاً در انگلستان عده زیادی از پزشکان در سال‌های اخیر خودکشی کرده اند. تنها در آلمان غربی همه ساله دوازده هزار نفر خودکشی می‌کنند و شصت هزار نفر دیگر به نحوی در صدد خودکشی بر می‌آیند. مهم‌ترین علت خودکشی آلمانی‌ها بیماری عصبی است. در حال حاضر در آلمان غربی بیش از یک میلیون نفر از فشار عصبی رنج می‌برند و ممکن است هر آن دست به خودکشی بزنند.

در مقابل، تحقیقات نشان می‌دهد خودکشی در کسانی که در مراسم دینی شرکت می‌کنند نسبتی بسیار کمتر از دیگران دارد. کامستاک و پاتریچ در یک بررسی نشان دادند احتمال خودکشی در افرادی که به عبادتگاه‌ها نمی‌روند چهار برابر بیش از شرکت‌کنندگان در محافل دینی است. همه پژوهش‌ها نشان می‌دهد یکی از علل مهم خودکسوزی ضعیف بودن اعتقادات مذهبی بوده است».

یک بررسی که در کشور اردن توسط «داراکه» (۱۹۹۲) انجام شده است نشان می‌دهد تعداد خودکشی در ماه رمضان در مقایسه با ماه‌های دیگر سال کاهش قابل توجهی را نشان می‌دهد.

و. دینداری، رضایت از ازدواج و کاهش طلاق

مسئله ناپایداری خانواده و گسست آن یکی از بحران‌های بزرگ دنیای متمدن کنونی و در پی آورنده نتایج ویرانگر روانی و اجتماعی است. براساس مطالعات انجام شده، مذهب مهم‌ترین عامل پای بندی به خانواده، رضایت از ازدواج و کاهش طلاق است و این مسئله عامل مهمی در بهداشت روانی خانواده‌ها به شمار می‌رود. تحقیقات نشان داده است مردانی که همسرانشان را طلاق داده و یا از آنها جدا شده اند ده برابر بیش از دیگران در معرض ابتلا به بیماری‌های روانی هستند.

۳. سازگارسازی جهان درون و برون؛ کاهش رنج‌ها

بهره دیگری که از تفسیر دینی حیات بر می‌خیزد «ایجاد سازگاری بین جهان درون و برون» و در نتیجه کاهش رنج‌ها و ناراحتی‌هاست.

بدون شك در مواردی بین خواسته ها و تمایلات انسان و آنچه در جهان خارج وجود دارد تفاوت هایی مشاهده می شود. گاه این تفاوت ها به گونه ای است که شرایط خارجی برای انسان رنج آفرین و ملال انگیز است. این تفاوت ها می تواند به گونه های مختلف باشد مثل:

۱. تفاوت بین خواسته های ما و نظام تکوین، مانند شرور و آفاتی چون مرگ و میر، سیل، زلزله، نقص عضو، بیماری و...

۲. بین تمایلات ما و واقعیات اجتماعی، مثل حاکمیت نظام استبدادی و...
از طرف دیگر در مواردی واقعیات خارجی به سهولت و در شرایطی که ما در آن قرار داریم تغییرپذیر است؛ در چنین وضعیتی انسان ها به طور معمول در جهت تغییر جهان خارج به سود تمایلات خود می کوشند؛ اما گاه جهان خارج اصلاً تغییرپذیر نیست، یا در شرایط مورد نظر شخص دگرگون نمی شود؛ و یا تغییر آن مستلزم هزینه هایی تحمل ناپذیر و نامعقول است. در این موارد بهترین راه سازگارسازی درون با خارج است و دین نیرومندترین عامل آشتی دهنده این دو جهان است. دین با تفسیری که از جهان و ناملايمات و رنج های آدمی در آن می دهد، نه تنها سازگاری آن دو را از میان بر می دارد؛ بلکه با دادن نقش عبادی به تحمل دشواری ها و اینکه بزرگ ترین اولیای الهی چشیده تلخ ترین رنجهایند شیرین ترین رابطه را بین آن دو ایجاد می کند؛ به طوری که انسان مؤمن می گوید: «زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت»، از همین رو «الیسون» بهترین راه مقابله با مشکلات تغییرناپذیر را مقابله مذهبی می داند. اینک حضرت اباعبدالله الحسین(ع) در سرزمین سوزان کربلا و دیدن آن همه رنج و مصیبت و زخم های بسیار بر جان و توان خویش فرمود: «رضا الله رضا اهل البيت» و زینب کبری(س) پس از تحمل آن همه دشواری طاقت فرسا می فرماید: «ما رأیت الا جمیلاً» عالی ترین نمایش شکوه ایمان در سازگاری جهان درون و برون و شیرین نمودن رنج و سختی در جهت مقاصد و اهداف بلند الهی و انسانی است. بدین ترتیب نه تنها رنج انسان کاهش می یابد، بلکه در مواردی شیرین و دلپذیر می شود و این جز در سایه دین و ایمان دینی امکان پذیر نیست.

۴. هدف بخشی و ایده آل پروری

یکی از مهم ترین کارکردهای دین ارائه ایده آل و آرمان مطلوب است. ایده آل اصل یا موضوعی است که مورد گرایش انسان قرار گیرد و هدف تلاش ها و کوشش های او باشد. ایده آل موجب شکل گیری نوع انتخاب آدمی است. شخص به طور آگاهانه یا ناخودآگاه همه پدیده ها را با آن می سنجد و ارزشداری می کند. ایده آل از مختصات زندگی بشری و از عناصر اساسی آن است. انسان زمانی می تواند از يك زندگی حقیقی برخوردار باشد که آگاهانه برای خود ایده آل و آرمان انتخاب کند. انسان ها در طول تاریخ ایده آل هایی چون رفاه، ثروت، شهرت، مقام، عشق، زیبایی، دانش و... انتخاب کرده اند لیکن بهترین ایده آل آن است که دارای شرایط زیر باشد:

۱. منطقی باشد.
 ۲. قابل وصول باشد.
 ۳. تمایلات سودجویانه و خودخواهانه و «من طبیعی» آدمی را کنترل کند.
 ۴. در انسان چنان کششی ایجاد کند که از درون به سوی هدف اعلای حیات حرکت کند.
- چنین آرمانی تنها از دین حق و معنای دینی حیات بر می خیزد.
- «میلر بروز» از قول «اینشتین» می گوید: «علم، ما را از آنچه هست آگاه می کند و دین (وحی) است که ما را به آنچه که سزاوار است که باشد مطلع می کند».

۵. پاسخ به احساس تنهایی

یکی از رنج های بشر که در جهان صنعتی و پیدایش کلان شهرها به شدت رو به افزایش است، مسأله احساس تنهایی است. منظور از احساس تنهایی در اینجا تنهایی فیزیکی یعنی جدایی از دیگران نیست؛ بلکه گونه های دیگری هم چون ناتوانی دیگران در پاسخ دهی به برخی از نیازهای انسان، عدم درك دیگران از شخص و یا سرگرمی دیگران به کار خود و جستجوی منافع خویش و عدم توجه عمیق، جدی، خیرخواهانه و دیگرخواهانه در جهت تأمین خواسته ها و نیازهای شخص است.

به عبارت دیگر، انسان در این دنیا خود را در میان انبوه مردمانی می یابد که همواره در بند خودخواهی های خویشند و حتی اگر اعمالی به ظاهر نیک و مفید به حال دیگری انجام می دهند عمدتاً آمیخته به انواع درخواست ها، گرایش ها و خودخواهی های ظاهر و پنهان است و کسی صد در صد به خاطر «من» کاری برای «من» انجام نمی دهد. اما در

نگرش دینی، انسان هیچ گاه تنها نیست.

۶. تقویت قدرت کنترل غرایز

از جمله خطراتی که همواره جامعه بشری را مورد تهدید قرار داده و در عصر قدرت و تکنولوژی خطراتی صد افزون برای بشریت به بار آورده لجام گسیختگی غرایز، خودخواهی ها و تمایلات سرکش نفسانی است. این پدیده شوم نه تنها از جانب علم و دانش و فلسفه های بشری مهارشدنی نیست، بلکه اربابان قدرت و دانش را نیز به اسارت خود درآورده و علم و تکنولوژی را نیز در این جهت، استخدام کرده است. آن عامل نیرومندی که انسان را از اسارت هواهای نفسانی آزاد ساخته و قدرت رویارویی با طغیان های زندگی سوز نفس اماره را می بخشد، ایمان استوار دینی است. «استایوفسکی» می گوید: «اگر خدا (دین) نباشد همه چیز مباح است». یعنی غیر از خدا باوری و ایمان مذهبی هیچ عامل دیگری توان بازدارندگی از اعمال ضداخلاقی، بیماری بی عدالتی، تجاوز و فساد و تباهی و رام کردن نفس اماره و سرکش آدمی را ندارد.

۷. دیگر کارکردها

افزون بر آنچه گذشت کارکردهای روان شناختی، فرا روان شناختی، روان تنی و جسمانی دیگری برای دین ذکر شده که به ذکر عناوین آنها بسنده نموده و خواننده عزیز را به مطالعه و جستجوی بیشتر در این زمینه فرا می خوانیم:

۱. بهداشت و سلامت جسمانی، طول عمر، پایداری در فعالیت های فیزیکی، تقویت سیستم ایمنی و دفاعی بدن، تسریع در بهبودی و کوتاه کردن دوران درمان.
۲. ایجاد خضوع، تعبد و تسلیم در جهانی آکنده از سرگردانی و تعارضات فکری.
۳. عشق و محبت، پاسخ به غرایز فرامادی بشر و ایجاد لذت های فرا جسمانی، تصفیه غم ها و جذب شادی ها.
۴. کاهش اضطراب، ترس ها و وحشت ها؛ به ویژه ترس از مرگ.
۵. افزایش قدرت کنترل و مدیریت ذهن (سایکو سپیرنیتک) و تصویرسازی ذهنی.
۶. هویت بخشی، انسجام و تعادل شخصیت، رهایی از آشفتگی و هماهنگ سازی افکار و احساسات.
۷. شجاعت آفرینی و افزایش قدرت پایداری در برابر دشمنان و زورمندان.
۸. بهداشت و سلامت روح و حقیقت برین وجود آدمی.
۹. ایجاد وقار و سنگینی و دوری از جلفی و سبکی.
۱۰. کاهش و کنترل عملیات جنسی.

جمع بندی این نوشتار را با سخنی از «میلتون بینگر» به پایان می بریم. او در مقاله «دین و نیازهای فرد» می نویسد: «در پزشکی روان تنی وقتی نکات زیر را ملاحظه کنیم، ارزش دین آشکار می شود:

۱. دین، انسان را به یک فلسفه حیات مسلح می کند و به عقل وی روشنگری لازم را می بخشد. دین برای یک فرد نقشی را ایفا می کند که قطب نما برای یک کشتی و در دریای زندگی جهت و راهنمایی در اختیار او می نهد.
۲. دین بر اراده انسان تأکید می نهد، آن را تقویت و فرد را کمک می کند تا به فرمان های عقل گردن نهد.
۳. دین نیازهای اساسی روح، به ویژه نیاز به عشق و جاودانگی را، تحقق می بخشد.»

چرا یک دین؟

چیستی پلورالیسم دینی؟

پلورالیسم دینی را می توان مشتمل بر گمانه های زیر دانست:

- ۱- منظور از حقانیت ادیان این است که اولاً اعتقادات همه آنها به طور نسبی صادق است و هیچ دینی از حقانیت مطلق برخوردار نیست. (پلورالیسم نسبی صدق)
- ۲- پذیرش و تعبد به هر دینی جایز بوده و هیچ ترجیحی برای پذیرش دینی نسبت به دین دیگر وجود ندارد. (پلورالیسم اعتبار)
- ۳- همه ادیان از نظر سعادت و رستگاری پیروانشان تأثیر برابر دارند. (پلورالیسم نجات)
- ۴- منظور از حقانیت ادیان، بر حق بودن عرضی و همزمان است؛ نه در طول زمان. به عبارت دیگر ادعا این نیست که

آیین هر پیامبری در زمان خود بر حق بوده است؛ بلکه ادیان گوناگون در همه زمان‌ها و در عرض یکدیگر بر حقند.

۵- حقانیت ادیان، به طور مساوی است؛ نه دارای مراتب تشکیکی. به عبارت دیگر براساس این انگاره، نمی‌توان «بر حق بودن» را درجه بندی کرد تا در پرتو آن، دینی، بهره‌مندی بیشتری از حقیقت کسب کند و دین دیگر، در رتبه فروتر از آن قرار گیرد. بر اساس این انگاره، هیچ فرقی بین اسلام، یهودیت، مسیحیت و یا دیگر ادیان بزرگ نیست.

۶- منظور از حقانیت ادیان حقانیت در جهات مشترکشان نیست؛ بلکه ادیان - با اختلافاتی که دارند - بر حقند. به عبارتی دیگر توحید اسلامی همان اندازه بر حق است که تثلیث مسیحی و ثنویت زرتشتی، و همه آنها همان بهره از حقیقت را دارند که بی‌خدایی بودایی‌گرایی دارد.

عقل و پلورالیسم دینی

ژرف‌کاوی‌های عقلی بر بطلان پلورالیسم دینی گواهی می‌دهد این مسئله دلایل متعددی دارد از جمله:

۱- استلزام تناقض: ادیان موجود دارای آموزه‌هایی هستند که بعضی از آنها با آموزه‌ها و عقاید دیگر ادیان در تضاد و یا تناقض می‌باشد. بنابراین حقانیت همه آنها، مستلزم جمع ضدین و یا جمع نقیضین است و چنین چیزی محال است. به عنوان مثال آیین اسلام، بر یکتایی خداوند و توحید در همه مراتب آن اعم از توحید ذاتی و صفاتی و توحید در فاعلیت تأکید دارد. در مقابل، مسیحیت قائل به «تثلیث» - یعنی، خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس - است! زرتشتی‌گری نیز به «ثنویت» و دوگانه‌انگاری منشأ خلقت گرایش دارد!

هر يك از این آموزه‌ها، نافی دیگری است. بنابراین اگر هر سه دین، بر حق باشند، باید هم یکتاپرستی صحیح باشد، هم دوگانه‌پرستی و هم سه‌گانه‌پرستی. چنین چیزی به تناقض می‌انجامد و محال است؛ زیرا یگانگی خداوند، مساوی با نفی دو یا سه انگاری اوست. در حالی که ثنویت و امثال آن، به خدایی بیش از یکی، اقرار دارد. بنابراین حقانیت همه آنها؛ یعنی اینکه خدا هم بیش از یکی است و هم نیست و این تناقض است و محال.

۲- خودستیزی: حقانیت همه ادیان، خودستیز است؛ زیرا به طور معمول هر دینی آموزه‌های مخالف در دین‌های دیگر را نفی کرده و یا به طور کلی دین دیگر را باطل می‌انگارد. بنابراین هر يك از این ادیان - اگر بر حق باشند - باید این ادعایشان نیز بر حق بوده و مورد قبول قرار گیرد. بنابراین از حقانیت هر دین، بطلان دیگر ادیان به دست می‌آید و پلورالیسم دینی؛ حق‌انگاری هر دینی بطلان دیگر ادیان را نتیجه می‌دهد. در نتیجه پلورالیسم دینی، خود برانداز است و همان چیزی را نتیجه می‌دهد که درصدد نفی آن بوده است.

۳- استلزام بطلان همه ادیان: پنداره پلورالیسم سرانجامی جز بطلان همه ادیان ندارد؛ زیرا این انگاره از سویی، به حقانیت همه ادیان حکم می‌کند و از دیگر سو، ادیان موجود معمولاً حقانیت عرضی یکدیگر را نفی می‌کنند! نتیجه این تعارض چیزی جز باطل انگاری همه ادیان و شکاکیت و سرگردانی نیست.

۴- پیش‌فرض بنیادین و زیرساخت تئوریک انگاره پلورالیسم نسبیت معرفت و یا نسبیت حقیقت است. بر اساس این گمانه هیچ حقیقت مطلق و پایداری وجود ندارد و اگر وجود داشته باشد قابل شناخت نیست. چنین پنداره‌ای از جهاتی چند آسیب‌مند و ویرانگر بنیادی معرفت می‌باشد. از جمله ایرادات وارد بر آن خودشمولی و بدین وسیله خویش براندازی است، چرا که:

الف) اگر هیچ حقیقت مطلقی حتی خدا وجود نداشته باشد سنوالمی‌شود که همین گزاره مطلق است یا غیرمطلق؟ اگر مطلق است که خودش را نقض کرده زیرا نقیض سالبه کلیه موجه جزئی است. و اگر غیرمطلق است پس همین مدعا خود امری نسبی و زوال‌پذیر است و بازوال آن انگاره رقبیش یعنی وجود واقعیاتی مطلق تحقق خواهد یافت. پس در هر صورت واقعیاتی مطلق و پایدار وجود خواهند داشت.

ب) اگر هیچ واقعیت مطلقی شناخت‌پذیر نباشد سنوالمی‌شود که همین گزاره چگونه معرفتی است؟ نسبی یا مطلق؟ اگر مطلق است خود را نقض کرده و اگر گزاره‌ای گذرا و نسبی است پس جای خود را به انگاره رقیب یعنی وجود فهم‌های ثابت و پایدار از حقیقت می‌سپارد.

اکنون جای آن دارد که از منظر درون دینی نیز مسئله حقانیت ادیان را بکاویم و منطق قرآن مجید را در این باره بررسییم:

قرآن و پلورالیسم دینی

قرآن حقانیت طولی شرایع انبیای الهی را می‌پذیرد و همه آنها را در عصر خود اسلام به معنای واقعی کلمه می‌داند؛ اما حقانیت عرضی ادیان را نمی‌پذیرد.

آیات قرآنی علاوه بر دلالت بر انحصار دین حق در اسلام و نفی پلورالیسم و تکثرگرایی دینی، به صراحت با بعضی از

اصول و مبانی پلورالیسم، مخالف است و آن را ابطال می کند. آیاتی که در این زمینه وجود دارد، به چند بخش تقسیم می شود:

۱. امکان رسیدن به حقیقت

آیاتی از قرآن با مبنای شکاکیت و نسبیت گرایی و عدم امکان دستیابی به حقیقت - که از مبانی و پیش فرض های پلورالیسم دینی است - در تضاد و تقابل است و نشان می دهد که از دیدگاه قرآن، به هیچ وجه شکاکیت و نسبیت در دین، مورد پذیرش نیست و رسیدن به «حقیقت» امکان پذیر است. برخی از این آیات عبارتند از:

۱-۱. آیاتی که شك و رزان را مورد سرزنش قرار می دهد.

۲-۱. آیاتی که ادله پیامبران را روشن و آشکار و تردید شکاکان را بی وجه معرفی می کند. برای مثال در رابطه با آشکار بودن حقیقت اسلام می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ هیچ اکراهی در دین نیست؛ به درستی که راه هدایت از گمراهی، روشن گردید».

۳-۱. آیاتی که امر به تبعیت از علم و یقین و نهی از پیروی ظن و گمان دارد.

۲. عدم قبول غیر اسلام

این آیات با صراحت، اسلام را تنها دین حق و صراط مستقیم معرفی می کند و پیرو از دیگر ادیان را باطل دانسته، به پیروی از اسلام دعوت می کند:

۱-۲. «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا قُلْنَا يُقْبَلُ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ و هر کس جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است». البته اسلام همه پیامبران الهی را راهبر به سوی «حقیقت» دانسته و دین همه را اسلام می داند. بنابراین پیروی از پیامبران خدا، در عصر رسالتشان، همان اسلام است و مصداق آن در زمان رسالت حضرت ختمی مرتبت، پیروی از آیین حضرت محمد(ص) است.

۲-۲. «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از علمی که تو را حاصل شد، از هوس های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت».

۳-۲. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ يَأْفُوهُمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَتَى يَؤُوكُونَ؛ و یهود گفتند: عُزَيْر، پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح، پسر خدا است! این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟!»

آیات فراوان دیگری از این سنخ وجود دارد که شما را به تأمل و تدبیر بیشتر در آنها ارجاع می دهیم.

۳. دین همه انسان ها

بسیاری از آیات قرآن، همه انسان ها را مخاطب قرار داده و به دین اسلام دعوت نموده و قرآن و پیامبر اسلام را هادی همه انسان ها معرفی کرده است. از جمله اینکه می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ و ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه مردم تا [آنها را به پاداش الهی] بشارت دهی و [از عذاب او] بترسانی...». در جای دیگر می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛ بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم». در رابطه با همگانی بودن قرآن در موارد مختلفی می فرماید: «إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ؛ آن کتاب (قرآن) نیست، مگر تذکری برای همه جهانیان».

۴. فراخوانی اهل کتاب به اسلام

قرآن مجید اهل کتاب را به اسلام فرا خوانده و روی گردانی از آن را کفر و حق پوشی تلقی نموده و به شدت از آن توبیخ می کند:

«ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمد؛ در حالی که بسیاری از حقایق کتاب [آسمانی] را که شما مخفی داشتید، روشن می سازد و از بسیاری از آنها صرف نظر می کند. آری از جانب خدا به سوی شما نور و کتاب آشکاری آورد. خداوند به برکت آن، کسانی که خشنودی او را پیروی کنند، به راه های سلامت هدایت می کند و به فرمان خود،

از تاریکی ها به سوی روشنایی می برد و آنها را به راه راست هدایت می کند». قرآن در جای دیگر می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؛ ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید، در حالی که [بر درستی آن] گواهیید».

در این زمینه آیات فراوان دیگری وجود دارد که بر بطلان پلورالیسم دینی، به گونه های مختلف دلالت دارد و همگان را به بررسی و شناخت اسلام و پیروی از آن فرا می خواند.

چکیده دیدگاه اسلام پیرامون حقانیت و اعتبار عبارت است از:

۱. دین حق، تنها اسلام است. اسلام همان آیین توحیدی به معنای کامل کلمه و در همه ابعاد آن است که دین همه پیامبران الهی بوده و آنان، همگان را به سوی آن دعوت کرده اند. بنابراین آموزه هایی چون تثلیث، ثنویت و... هرگز بنیاد و اساس درستی ندارد.

۲. از نظر اسلام، شریعت دارای کثرت طولی است؛ یعنی، آنچه در طول تاریخ تغییر کرده، شریعت الهی بوده است و هر پیامبر صاحب شریعتی، شریعت پیشین را نسخ نموده و شریعتی کامل تر، متناسب با رشد بشر و مقتضیات زمان عرضه کرده است. بنابراین تکثر طولی - نه عرضی - شریعت وجود داشته است و با شریعت خاتم همه شرایع پیشین نقض شده و تنها دین مقبول، توحید ناب و شریعت محمدی (ص) است.

اکنون این سؤال رخ می نماید که با توجه به انحصار حقانیت در دین توحیدی اسلام و شریعت آسمانی محمدی (ص) یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و پیروان دیگر ادیان چه وضعی خواهند داشت؟ آیا همه آنان به جهت بطلان دینشان اهل دوزخ و شقاوتند یا اهل نجات و رستگاری؟ در برابر این پرسش سه رویکرد وجود دارد:

۱. انحصارگرایی سخت گیرانه

بر اساس این گمانه در میان همه اهل زمین تنها پیروان دین و مذهب و فرقه واحدی اهل نجات و رستگاری اند. به عنوان مثال تنها مسلمان شیعه دوازده امامی پایبند به همه اصول مذهب و احکام شریعت امکان رستگاری دارد و دیگران همه نارستگارانند. چنین نگرشی نه مبنای خردپذیری دارد و نه با منطق اسلام تلائم دارد. از نظر عقلی این گمانه مغایر با اصل غلبه خیر بر شر است و از نظر دینی با غلبه رحمت خدا و هدف اساسی خلقت انسان و ملاک ها و معیارهای رستگاری و نارستگاری ناسازگاری دارد.

۲. تکثرگرایی نجات

بر اساس این گمانه، همه پیروان ادیان اهل نجات و رستگاری اند. به عبارت دیگر شرط نیک فرجامی فقط دینداری است و بس، اما اینکه کدامین دین را برگزینیم هیچ نقشی در این زمینه ندارد. این گمانه مبتنی بر پلورالیسم دینی است که بطلان و ناراستی آن از نظر عقل و دین مورد بررسی واقع شد.

۳. قرآن و نجات گرایی اعتدالی

قرآن در باب نجات نه سخت گیری انحصارگرایانه را بر می تابد و نه کثرت گرایی حق و باطل یکسان انگار. را در نگاه قرآن کفر و انحراف از دین حق دو گونه است:

۱. کفر عناد و لجاجت (حجود)؛ کسی که دارای چنین کفری است از نظر اسلام قطعاً مستحق عقوبت است.

۲. کفر جهالت و نادانی؛ چنین کفری اگر ناشی از تقصیر و کوتاهی عمدی شخص نباشد، بلکه صاحب آن از سویدای دل جویای حقیقت و پیرو آن در حدی که با آن آشناست باشد، و با قلب سلیم و تسلیم قلبی در برابر حق، خدا را ملاقات کند؛ خداوند او را معذب نمی سازد؛ چراکه عذاب خدا تابع حجت های است که بر بندگان تمام کرده و واکنش های منفی آگاهانه و حق ستیزانه آنها در برابر حجج الهی. قرآن ضمن آنکه تنها دین حق و صراط نجات را آیین اسلام می داند، به نکات مهمی در کنار این مسئله پیرامون شرایط نجات و رستگاری اشاره می کند از جمله:

الف) درباره قیامت می فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ روزی که مال و پسران سود نبخشند جز اینکه کسی با قلب سلیم نزد خدا بیاید. قلب سلیم نیز قلب تسلیم در برابر خدا و حقیقت است.»

ب) از طرف دیگر قرآن می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا؛ ما چنین نیستیم که رسول نفرستاده (بدون اتمام حجت) کسی را عذاب کنیم.»

ج) در جاهای دیگر قرآن یادآور شده است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ خدا هرگز پاداش نیکوکاران را تباه

نمی‌سازد.»

از آنچه گذشت روشن می‌شود که سعادت اخروی در گرو عوامل متعددی است از جمله:

۱- حسن فعلی یا گزینش راه درست

۲- حسن فاعلی یعنی سلامت و پاکی درون و تسلیم امر حق بودن

۳- برقراری حجت الهی و چگونگی برخورد و واکنش‌های انسان در برابر آن.

انگاره فوق خرد پذیرترین انگاره است؛ در این انگاره از سویی مسئولیت انسان در جستجو و گزینش راه حق محفوظ است و از دیگر سو هیچ انسانی صرفاً به جهت عدم دستیابی غیر ارادی به راه حق و حقیقت مورد عذاب و شقاوت قرار نمی‌گیرد.

معیارهای دین حق

انکون این سؤال پدید می‌آید که اگر تنها يك دین برحق است و همه انسان‌ها وظیفه دارند تا در حد توان به شناسایی و کشف دین حق پرداخته و از آن پیروی کنند؛ چه راهی برای تشخیص دین حق و تمیز دادن آن از راه‌ها و ادیان باطل وجود دارد و چگونه می‌توان دریافت که در میان همه ادیان موجود تنها آیین اسلام برحق است؟ به یاری خدا این مسئله را در شماره آتی پی می‌گیریم.

چرا اسلام؟ (۱)

سنجه های حقانیت :

شاخص ه های اساسی حقانیت يك دین چهار امر است:

۱. بنیاد الهی

اصل الهی بودن يك دین از راه های زیر قابل بررسی است:

۱. ۱- آموزه های دین

با مراجعه به آموزه هایی که هر دینی برای خود دارد - چه این آموزه ها در قالب کتاب مقدس باشد یا گفتارهای پیامبر آن دین - می توان پی برد که آیا يك دین، واقعاً دین حق الهی است یا خیر؟ در اینجا معقول و منطقی بودن، داشتن هماهنگی و انسجام، پاسخ گویی به نیازهای ابدی و اساسی انسان، وجود نظام اعتقادی، ارزشی و عبادی، هدفمندی و مطابقت با سیر و سرشت جوهری انسان، بهترین شاخص هایی است که می تواند ما را به حق بودن يك دین رهنمون شود.

۱. ۲- تأیید دین قبلی یا بعدی

از آنجا که ادیان آسمانی، با یکدیگر پیوند عمیقی دارند و هر دینی مؤید و تکمیل کننده دین قبلی است، می توان با مراجعه به نصوص معتبر رسیده از پیامبری که حق بودن دینش برای ما به اثبات رسیده است، کشف کرد که آیا ادیان دیگر، به تأیید این دین رسیده اند یا نه. این روش از جایگاه ویژه ای برخوردار است که کمتر بدان توجه شده است. از طریق این روش عدم حقانیت همه ادیان ادعایی پس از پیامبر خاتم نیز اثبات می شود.

۱. ۳- اعجاز

معجزه پیامبر یکی از دلایل اثبات صدق نبی و بنیاد الهی دین اوست. معجزه پیامبر باید به طور قطعی اثبات شود. بنابراین کسی که در حقانیت دینی تحقیق می کند باید خود آن معجزه را مشاهده کند و یا از طریق نقلی که صدق آن قطعی و غیرقابل تردید است با آن آشنا شود. مورد نخست تنها در مورد حاضرین در محضر پیامبر امکان پذیر است و غایبان از آن بی بهره اند، جز در مورد قرآن که معجزه زنده و ابدی است و همگان می توانند با این سند رسالت ارتباط مستقیم برقرار کنند و اعجاز آن را تجربه کنند.

۴- ۱. روش تاریخی

با رجوع به گزارش های مستند، معتبر و کافی تاریخی، می توان فهمید که آیا دین خاصی دارای ویژگی ها و خصایصی که بیان شد هست یا خیر؟ تاریخ در این باره، یکی از منابع شناخت ما در ادیان مطابق با واقع است. این چهار روش در عین مجزا بودن از یکدیگر، در پاره ای موارد می توانند مکمل یکدیگر در اثبات حقانیت يك دین باشند.

۵-۱. ادعای خود دین

ادعای خود دین نسبت به بنیاد الهی به سه صورت قابل تصور است:

- یا دینی ادعای الهی و وحیانی بودن دارد.
 - یا دینی ادعا دارد که از سوی خدای هستی نازل نشده.
 - یا دینی نسبت به این مسئله ساکت است.
- در مورد اول باید صدق مدعا را از طریق راه های پیشین آزمود. اما اگر دینی ادعای الهی بودن نداشته یا عکس آن را داشته باشد، مانند ادیان ابتدایی و قدیم همچون آنیمیزم، فتیشیزم، میترانیسم، هندوئیسم، برهمنیزم، جنسیسم، و ادیان ترکیبی مانند سیکسیسم و یا ادیان فلسفی چون بودیسم و کنفوسیونیسم و بسیاری از ادیان قدیم آمیخته به شرك مثل تثلیث بابلی، تثلیث رومی، تثلیث هندی و... کاملاً از مجرای بحث خارج می شوند و حوزه تحقیقات، منحصر به ادیان مدعی الهی بودن چون اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی گری می شود.

۲- تحریف ناشدگی

صرف بنیاد الهی در اصل نخستین يك دین برای اثبات حقانیت فعلی آن کافی نیست؛ بلکه باید وثاقت کتاب آسمانی آن از جهت مصون بودن از تحریف و دستکاری های بشری نیز اثبات شود. برای اثبات وثاقت کتاب آسمانی، یعنی استناد قطعی آن به پیامبر و تحریف نشدن آن، می توان از روش های ۱- ۱ و ۲- ۱ و ۴- ۱ استفاده نمود. در خصوص قرآن به لحاظ اعجاز بودنش روش ۳- ۱ نیز کاربرد دارد.

۳- نسخ ناشدگی

نسخ شدن یا نشدن يك دین از دو طریق به دست می آید:

۳-۱. عدم پیدایش شریعت حقه پسین

براساس این ضابطه تا زمانی که شریعت الهی جدیدی نازل نشود شریعت قبلی باقی است و با پیدایش شریعت جدید منسوخ خواهد شد. این روش نسخ نشدن را به طور موقت ثابت می کند و با آمدن شریعت جدید برای همیشه شریعت پیشین منسوخ شناخته می شود. از این رو با آمدن شریعت اسلامی همه شرایع پیشین برای همیشه منسوخ خواهند بود.

۳-۲. ادعای خاتمیت

دینی که اصل الهی بودن و تحریف ناشدگی کتاب آسمانی آن اثبات شده باشد اگر ادعای خاتمیت کند، به لحاظ صدق قطعی این ادعا نسخ ناپذیری آن برای همیشه ثابت می شود و ملاکی برای کشف کذب و عدم حقانیت همه ادیان ادعایی بعدی خواهد شد. بنابراین خاتمیت اسلام به تنهایی دلیل قاطع بر کذب و بطلان همه ادیان بعد از آن همچون آیین سمیک و بهائیت می باشد. بر این اساس حقانیت برای همیشه اختصاص به دین مبین اسلام دارد.

۴- خردپذیری

بررسی تطبیقی ادیان براساس این مسئله، تحقیقی گسترده و فراخ دامن می طلبد. در عین حال به طور فشرده و کوتاه، اشاراتی در مقایسه چند دین بزرگ خواهیم داشت:

الف) مهم ترین رکن اساسی يك دین، «خداشناسی» آن است. در این راستا آموزه «توحید» در اسلام، خردپذیرترین آموزه است و ادله متقن بسیاری بر آن گواهی می دهد. اثبات توحید به خودی خود، ابطال کننده آموزه «تثلیث» و «ثنویت» است. بنابراین همین مسئله، به تنهایی برای اثبات عدم حقانیت ادیان غیر توحیدی کافی است.

ب) بسیاری از ادیان، به رغم دارا بودن پیشینه الهی، در طول تاریخ دچار تحریفات چشمگیری شده و اصالت خود را از دست داده اند. همین مسئله باعث شده که آموزه های خردستیز بسیاری در این ادیان رخ نماید. اکنون از باب نمونه

تنها به چند نمونه از تحریفات عهدین اشاره می شود. گفتنی است عهد عتیق کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان، هر دو است، و عهد جدید کتاب مقدس مسیحیان می باشد.

تحریفات عهدین

۱. تناقضات:

ارنست رنان درباره کتاب مقدس می نویسد: «هیچ تناقضی نباید در آن کتاب وجود داشته باشد. اکنون با توجه به مطالعه دقیقی که در کتاب مقدس انجام داده ام، در عین حال که گنجینه هایی تاریخی و زیباشناختی بر من نمایان شد، این نکته نیز برای من اثبات شد که این کتاب همچون دیگر کتب قدیمی از تناقضات، اشتباهات و خطاها مستثنا نیست. در این کتاب داستان های دروغین، افسانه ها و آثاری که کاملاً نگارش یافته انسان است، وجود دارد».

۲. اتهامات ناروا به پیامبران:

علاوه بر رسوخ تحریفات بنیادی و اعتقادی در کتاب مقدس، پاره ای از اتهامات ناروا و غیراخلاقی به برخی از پیامبران نسبت داده شده است که قلم از بیان آن شرم دارد!! در عهد قدیم درباره حضرت لوط(ع) آمده است که دخترانش وی را شراب نوشانده، مست کردند و با او همبستر شدند. همچنین داستان شرم آوری درباره حضرت داوود(ع) در عهد قدیم (کتاب دوم سموئیل) آمده است. براساس این داستان، وی از پشت بام زن زیبای «اوریا» را دید که در حال شست و شوی خود بود. حضرت داوود(ع) به آن زن علاقه مند شد و به گونه ای، اسباب فرستادن اوریا به جنگ و کشته شدن وی را فراهم ساخت و پس از گذشت مدت ماتم فقدان اوریا، همسر او را به خانه خود برد.

۳. وجود افسانه ها:

وجود افسانه های بی پایه در کتاب مقدس، یکی دیگر از جنبه های تحریف آن است؛ از جمله می توان به کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا و غلبه او بر خدا، اشاره کرد!! «اورینگن» برجسته ترین عضو مکتب تفسیری اسکندریه در رابطه با وجود افسانه های غیرعقلانی در عهدین می نویسد: «حتی اناجیل، مملو از چنین عباراتی است؛ مانند این جمله که «وقتی که شیطان عیسی را بالای کوهی بلند می برد تا از آنجا قلمرو کل جهان و عظمت آن را به او نشان دهد» ... خواننده دقیق صدها عبارت مشابه دیگر در اناجیل می یابد؛ مطالبی که او را متقاعد خواهند ساخت که حوادثی که اصلاً رخ نداده اند داخل گزارش حوادثی شده اند که به راستی رخ داده اند.

۴. انسان شناسی بدبینانه:

مسیحیان معتقدند: آدم در بهشت به گناه آلوده و این گناه به حساب همه فرزندان او نوشته شده است؛ یعنی، انسان ذاتاً با به دوش کشیدن بار گناه، به دنیا می آید! حتی اگر پس از آمدن به دنیا هیچ گناهی مرتکب نشود از طرف دیگر هرگونه تلاش و عمل او در رهایی از این خطا، سودی نخواهد بخشید و تصلیب و تنها به دار کشیده شدن حضرت عیسی، کفاره گناه ذاتی و جلی انسان است! پس انسان نه با اختیار خویش گنهگار و پلید گشته و نه با گزینش اختیاری خود پاک می شود.

۵. تقویت ظلم:

یکی دیگر از آموزه های نامعقول کتاب مقدس، توجیه ظلم و ستم و دعوت به سکوت در برابر حاکمان ظالم، به بهانه این است که آنان، حاکم و سایه خدا در زمینند!!

۶. علم و معرفت ستیزی:

ستیز با دانش و آگاهی بشر هم در بن مایه عقاید مسیحی نهفته است و هم در سیره ارباب کلیسا در نگرش مسیحی آنچه آدم را از بهشت بیرون راند تناول درخت ممنوعه دانایی بود (شرح بیشتر این مسئله در مطالب بعدی خواهد آمد.) وجود آموزه های غیرعقلانی، در کنار طرح مسئله تثلیث و تجسیم و وجود تناقض های متعدد در متن کتاب مقدس، دلیل روشنی بر عدم حقانیت یهودیت و مسیحیت امروزی در برابر اسلام است.

۷. تحقیقات علمی و زبان شناختی، بر عدم وثاقت متون مقدس گواهی داده است؛
توماس میشل - استاد الهیات مسیحی می نویسد: «اکثر متفکران کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان عصر حاضر عصمت لفظی کتاب مقدس را مردود می دانند.»

امتیازات اسلام بر دیگر ادیان:

۱. خردپذیری و خردپروری

از جمله امتیازات مهم اسلام، عقلانیت، خردپذیری و بالاتر از آن خردپروری آموزه های آن است. این مسئله در امور مختلفی نمودار است؛ از جمله:

در ابتدای همین مقاله حداقل حروف و اعداد با خط تیره آمده و باید یکسان شود.

۱-۱. نظام فکری و عقیدتی اسلام: (مانند خداشناسی، هستی شناسی، انسان شناسی، راهنماشناسی و فرجام شناسی)؛

۲-۱. نظام اخلاقی اسلام؛

۳-۱. نظام رفتاری و قوانین و دستورات عملی؛

۴-۱. دعوت به تحقیق و پرسشگری در انتخاب دین.

خردپذیری آموزه های اسلام، از چنان وضوح و روشنی برخوردار است که قرآن مجید، آدمیان را به بررسی هوشمندانه و انتخاب خردمندانه دین دعوت کرده و هر گونه تحمیل و اجبار و پذیرش کورکورانه دین را نهی می کند: «قَبَشْرُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛ پس بشارت ده بندگانم را، آنان که به سخنان [مختلف] گوش فرا داده و برترین را بر می گیرند» و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ هیچ گونه تحمیل و اجبار در امر دین روا نیست؛ [زیرا] به خوبی راه هدایت از ضلالت روشن شد». اما مسیحیت کنونی به علت قرار گرفتن در تنگناهای شدید معرفتی و ناتوانی در حل رابطه تثلیث و توحید و تجسد و خداانگاری مسیح، به جداسازی و گسست ایمان از معرفت فتوا داده و دین و ایمان را با عقل و خرد بیگانه ساخته است!

پروفسور لگنهاوزن می گوید: «چیزی که در اسلام بیش از همه، برای من جاذبه داشت، این بود که چقدر این دین از پرسش های انسان استقبال می کند و همواره دعوت به تحقیقات بیشتر در تعلیم دین می کند».

همو می گوید: «وقتی از کشیش ها می پرسیدم که من نمی فهمم چه طور خدا یکی است و سه شخص است؟ در اکثر موارد جواب می گفتند که ما نمی توانیم به درک این آموزه برسیم. تنها خدا می داند که حقیقت این امر چیست. این رمزی است که فقط خدا آن را می داند و عقل در اینجا به بن بست می رسد! از جمله چیزهایی که برای بنده خیلی جالب بود، این بود که در اسلام نگفته اند اصول دین را چشم و گوش بسته بپذیر؛ بلکه دعوت کرده اند که بپرس. مخصوصاً این خصلت در میان شیعیان خیلی بیشتر است»

خانم مارگریت مارکوس (مریم جمیله) نیز در این زمینه می نویسد: «پس از آنکه عقاید همه کیش های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به طور کلی مذهب های بزرگ یکی بودند؛ ولی به مرور زمان فاسد شده اند. بت پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه بندی در کیش هندویی سرایت کرد. صلح جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد. پرستش آبا و اجداد جزء عقاید کنفوسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و... نتیجه این انحرافات است. هیچ يك از این اندیشه هایی که مرا منجر ساخته بود، در اسلام پیدا نمی شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می کردم که تنها اسلام آن مذهب اصیلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذهب ها فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است؛ ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است.»

۲. اسلام و علم

به رغم آنچه در تعارض و ناسازگاری مسیحیت با علم و معرفت بیان شد، دین اسلام با دانش و معرفت، پیوندی نزدیک و ناگسستنی دارد. وفاق و آشتی دین و دانش در اسلام در سه حوزه چشمگیر و در خور توجه است:

يك) تشويق به فراگيري دانش

در اين عرصه اسلام گوي سبقت از هر مكتب و آئيني را ريوهه است و از اين هم فراتر رفته و كسب دانش هاي لازم در جهت تأمين نيازمندي هاي دينوي و اخروي را ضروري دانسته است؛ چنان كه پيامبر اكرم (ص) فرمود: «ان طلب العلم فريضة علي كل مسلم؛ همانا علم آموزي بر هر مسلماني واجب است.» و نيز آمده است: عالمي كه از دانش او بهره برند از هفتاد هزار عابد برتر است. در كتاب هاي روايي و نصوص ديني ابواب مفصلي در اين زمينه وجود دارد.

دو) تقويت روحيه علمي:

اسلام روحيه پژوهشگري را ارج مي نهد و در مسير حقيقت يابي و معرفت اندوزي هيچ مانعي نمي نهد. قرآن مجيد آواي تحقيق و جست وجوي آزاد و گزينش رهاورد معقول پژوهش را صلا داده و فرموده است: «بشارت ده بندگان را كه به سخنان گوش فرا داده و برترين آنها را برمي گزينند.»

سه) دارا بودن مضامين علمي:

نصوص ديني اسلام آكنده از مضامين و مطالب علمي است. در اين عرصه اسلام هم در بردارنده مباني و پيش فرض هاي عام و متافيزيكي علوم است و هم دارنده بسياري از گزاره هاي علمي، به گونه اي كه يكي از وجوه اعجاز كتاب آسماني اسلام اعجاز علمي آن شناخته شده تا آنجا كه دانشمندان مسلمان و غير مسلمان صدها كتاب در باب رهاوردهاي علمي قرآن به نگارش درآورده اند.

از جهت سازگاري با علم و دانش بشري نيز اسلام كارنامه درخشاني دارد. موريس بوكاي، دانشمند فرانسوي، به دو امتياز اساسي در اين رابطه اشاره مي كند:

۱ - غناي فراوان قرآن در حوزه مسائل علمي؛ در حالي كه عهد قديم (تورات) و عهد جديد (انجيل) نسبت به بسياري از آنها ساكت و فاقد اطلاعات و داده هاي مشخصي هستند.

۲ - استواري و توافق داده هاي قرآن با دستاوردهاي متقن و معتبر علوم روز؛ در حالي كه عهد عتيق و اناجيل به تعارضات آشتي ناپذيري در اين زمينه مبتلا هستند. بوكاي مي نويسد: «من بدون سبق ذهن و با عينيت كامل، ابتدا به قرآن توجه كردم و خواستم درجه سازگاري اين متن را با معلومات علمي امروز بسنجم... در پايان كار بر من مسلم شد كه قرآن، به ايجاب و اثبات هيچ مطلبي نمي پردازد كه در اين دوره معاصر، بتوان آن را از نظر گاه علمي محل انتقاد و ترديد قرار داد.

براساس همين روش عيني، عهد عتيق و اناجيل را نيز مطالعه كردم. در مورد عهد عتيق به هيچ وجه نيازي نبود كه پا را از كتاب نخست آن؛ يعني، سفر تكوين (پيدايش) فراتر بگذارم، تا به تاكيداتي آشتي ناپذير، با معلومات متقن علمي اين روزگار برخورد كنم!

در همان صفحه اول انجيل نيز، شجره و نسب عيسي(ع) ما را دچار اشكال مي كند؛ زيرا در اين باب متن انجيل متي با متن انجيل لوقا آشكارا در تناقض است. درباره تاريخ ظهور بشر بر روي زمين نيز مطالب انجيل لوقا با معارف امروزي كاملاً ناسازگار است.»

البته اسلام در اين باره، امتياز اساسي ديگري نيز بر مسيحيت دارد و آن نوع نگاه اسلام به علم و دانش است. اسلام ديني است كه به گسست ناپذيري علم، عقل، ايمان، معرفت و رستگاري فتوا مي دهد. اما به اعتقاد رسمي مسيحيت شجره ممنوعه - كه آدم و حوا به جرم خوردن آن از بهشت رانده شدند و به تبع آن همه انسان ها مورد خشم الهي قرار گرفته و گنهكار شدند - چيزي جز شجره معرفت و دانش نيك و بد نبوده است: «پس گرفته خداوند پروردگار آدم را در بهشت عدن قرار داد تا او را رستگار و مورد عنايت خود سازد و آدم را امر نموده، چنين گفت: آنچه از درختان خواهي بخور؛ اما مبادا كه از درخت معرفت نيك و بد بخوري كه هر گاه از آن بخوري خواهي مرد».

در باب سوم مي گويد: خداوند پس از تخلف آدم چنين گفت: «اكنون انسان مانند يكي از ما شده كه نيك و بد را تميز مي دهد و اكنون است كه دست دراز كند و از درخت حيات نيز بخورد و تا ابد زنده بماند؛ پس او را از بهشت عدن بيرون كرد...».

بر اساس اين آموزه، جست وجوي دانش و معرفت در تعارض با رستگاري و خلود انسان در بهشت است. به عبارت ديگر، چنين وانمود مي كند كه يا بايد رستگاري در بهشت را برگزيد و يا در جست وجوي دانش و معرفت برآمد. پس آنكه بهشت و رستگاري مي خواهد، بايد از پيمودن طريق دانش و معرفت فاصله گيرد و آنكه دانش و معرفت مي جويد،

باید بهای سنگین خروج از بهشت و سعادت جاودان را بپردازد! استاد مطهری در این باره می نویسد: «بر اساس این برداشت همه وسوسه ها، وسوسه آگهی است؛ پس شیطان وسوسه گر همان عقل است» .

چرا اسلام؟ (۲)

معارف

۳. کتاب معصوم الهی

یکی از مهم ترین امتیازات اسلام بر دیگر ادیان، «کتاب آسمانی» آن است. قرآن مجید، از چند جهت بر کتاب های دیگر ادیان امتیاز دارد. برخی از این جهات عبارت است از:

۳-۱. کلام الهی؛ قرآن مجید کتابی است که تماماً از سوی خداوند، بر پیامبر(ص) نازل شده و تمام الفاظ و کلمات به کار رفته در آن، عیناً کلام الهی است. به دیگر سخن، اسلام تنها دینی است که مستقیماً کلام خدا را در دسترس بشر قرار می دهد و انسان را با سخن او آشنا می سازد؛ در حالی که دیگر ادیان، از چنین امر مهمی تهی بوده و حتی ادعای آن را ندارند.

دکتر موریس بوکای می نویسد: «فرق اساسی دیگر میان مسیحیت و اسلام - در مورد کتاب های مقدس - این است که مسیحیت متنی ندارد که از طریق وحی نازل شده و تثبیت گردیده باشد؛ اما اسلام قرآن را دارد که با ضابطه بالا می خواند.

قرآن بیان و گزاره وحیانی است که از طریق جبرئیل به محمد(ص) رسیده است. بر خلاف اسلام، اصول مذهبی مبتنی بر وحی در مسیحیت، بر پایه گواهی های متعدد و غیر مستقیم افراد انسانی استوار است و بر خلاف تصور بسیاری از مسیحیان، هیچ گونه قولی در دست نیست که واسطه نقل آن، یک شاهد عینی زندگانی عیسی(ع) باشد» .
توماس میشل - استاد الهیات و کشیش مسیحی - می نویسد: بر خلاف قرآن، کتاب مقدس مجموعه ای بین ۶۶ تا ۷۳ کتاب است که در طول ۱۵۰۰ سال تألیف شده و شمار بزرگی از مؤلفان - که تاریخ نام بسیاری از آنها را فراموش کرده - برای تهیه آن به عملیات پیچیده ای پرداخته اند.

او همچنین می گوید: «اصولاً مسیحیان نمی گویند خدا کتاب های مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده است؛ بلکه معتقدند او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک، توفیق داده است».

میشل اشاره می کند که نویسندگان کتاب های مقدس، معصوم نبوده و دچار محدودیت های علمی و تنگناهای زبانی بوده و به رنگ زمان خود در آمده بودند و لاجرم خطاهایی نیز در کتاب مقدس به یادگار نهاده اند: «گاهی این نویسنده بشری، نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می ماند» .

رابرت ا. هیوم نیز می نویسد: «اسلام، از این جهت که متن مقدس آن صریحاً وحی خداوندی به یک فرد خاص - بنیانگذار این دین - است، در میان همه ادیان جهان منحصر به فرد است. در قرآن سخنگوی اصلی خداست...» .

۳-۲. تحریف ناپذیری؛ قرآن کتابی است تحریف ناپذیر که همواره اصالت و عصمت خود را در طی قرون حفظ و دست بشر را از دستبرد تحریف کوتاه کرده است؛ در حالی که هیچ یک از ادیان موجود، از این ویژگی برخوردار نیست. «عصمت» امری افزون بر اصل الهی بودن پیام قرآن است و برای آن می توان مراحل زیر را ذکر کرد:

۳-۲-۱. عصمت از ناحیه نازل کننده (خداوند)؛

۳-۲-۲. عصمت از ناحیه حاملان وحی و فرشتگان رساننده به پیامبر(ص) ؛

۳-۲-۳. عصمت در دریافت وحی از سوی پیامبر(ص)؛

۳-۲-۴. عصمت در ابلاغ وحی به مردم از سوی پیامبر(ص)؛

۳-۲-۵. عصمت در بقا و استمرار تاریخی وحی در میان بشر تا پایان تاریخ.

به اعتقاد مسلمانان، کتاب های آسمانی نازل شده بر پیامبران پیشین نیز از نظر عصمت در چهار مرحله نخست با قرآن مجید همتا و همپ هستند؛ لیکن مرحله پنجم عصمت (تحریف ناپذیری ابدی در میان مردم) از اختصاصات قرآن است.

۳-۳. معجزه جاوید و سند رسالت؛ پیامبران برای اثبات رسالت خود، معجزه آورده اند؛ لیکن کتاب آسمانی آنها، غیر از معجزه و سند رسالتشان بوده است. اما قرآن خود معجزه است؛ یعنی هم کتاب رسالت است و هم برهان صدق آن، از طرف دیگر این کتاب معجزه ای جاودان و باقی و سندی زنده بر رسالت است که قرن ها و عصرها را در می نوردد و همگان را به تحدی می طلبد. در حالی که معجزات پیامبران پیشین، فقط نزد حاضرین مشهود بوده و اثری از آن باقی

نیست و جوامع بشری از مشاهده آن محرومند. افزون بر آن کتاب آسمانی اسلام، امتیازات بیشماري از جهت محتوایی دارد که بررسی آنها مجالِ فراخ تر می‌طلبد.

۴. جامع بودن

از دیگر ویژگی‌های اسلام در برابر دیگر ادیان، جامع بودن آن است. اسلام برنامه تکاملی بشر تا پایان تاریخ را به ارمغان آورده است. جان دیون پورت می‌نویسد: «... قرآن مطابق تحقیقات کومب با انجیل فرق دارد؛ زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهاتی نیست؛ بلکه به طور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات تحریض و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و... ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد، در انجیل وجود ندارد. از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میزان و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل درباره آن شناخته شده است؛ بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست؛ زیرا تخت و تاج یا به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی، روی این شالوده ریخته شده و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور، از این منبع گرفته می‌شود. و بالاخره کلیه مسائل حیاتی و مالی با اجازه همین منبع و مصدر قانون گذاری، حل می‌شود.

۵. نظام حقوقی اسلام

از جمله امتیازات انحصاری اسلام بر دیگر ادیان، نظام حقوقی اصیل آن است. این مسئله بسیاری از اندیشمندان غرب را به تحسین و اعجاب وا داشته است. اگر چه این مسئله در ذیل نظام رفتاری و بحث از «جامعیت اسلام» قابل بررسی است، لیکن به جهت اهمیت ویژه‌ای که دارد به طور مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولین نکته قابل توجه، نقش بی‌بدیل اسلام در بنیان گذاری و توسعه حقوق بین الملل است. مارسل بوازار پژوهشگر انستیتوی تحقیقات عالی حقوق بین الملل در ژنو، می‌نویسد: «در قرون وسطی هر وقت رکودی در قوانین مسیحیت روی می‌داد صاحب نظران از حقوق اسلامی استفاده می‌کردند. در قرن سیزده میلادی در چند دانشگاه اروپا، مباحث فقه اسلامی مورد پژوهش قرار گرفت. اگر فلسفه تأسیس دانش حقوق بین الملل را دگرگونی در روابط ملت‌ها و جلوگیری از تجاوز زورمندان و توانگران و برابری و برادری انسان‌ها بدانیم؛ باید اذعان کنیم که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بنیانگذار حقوق بین الملل بوده است».

اصول حقوق بشر در اسلام

حقوق بشر و یا حقوق بین الملل اسلامی دارای اصولی چند است؛ از جمله:

۱. اصل حرمت و کرامت انسان؛
۲. اصل عدالت، برابری و نفی تبعیض؛
۳. اصل صلح و همزیستی مسالمت آمیز؛
۴. اصل وفای به عهد؛
۵. اصل تفاهم و رواداری؛
۶. اصل مشارکت و همکاری‌های بین المللی؛
۷. اصل حمایت از ملل تحت ستم و ...

اصول یاد شده در نگاه اندیشمندان غربی، مورد توجه قرار گرفته است. مارسل بوازار در مورد اصول همزیستی مسالمت آمیز و تفاهم می‌نویسد: «در مورد پیروان ادیان الهی باید گفت اصولاً اسلام، آنها را مورد حمایت خود قرار داده و امنیت کاملی در جامعه اسلامی دارند. آنان می‌توانند طبق دستورات دینی خود آزادانه عمل کنند، به خصوص که در قرآن نیز رعایت حقوق آنان توصیه شده است. این تساهل دینی در مسیحیت و یهود، مطلقاً وجود نداشته و به ویژه پیروان دین یهود، ناگزیر از انجام فریضه‌های بسیار سخت و توان فرسا بوده اند».

وی می‌نویسد: «در دیانت یهود، برتری نژادی وجود دارد و در برادری مسیحیت، رابطه الهی بر جنبه‌های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجرا نیست. اما در دیانت اسلام این افراط و تفریط به چشم نمی‌خورد... این تفکر که از قرآن نشأت می‌یابد، به دیانت اسلام سودای جهانشمولی می‌بخشد. اسلام به دنبال ساختن جهانی است که همه مردم - حتی آنان که به دین سابق خویش وفادار مانده اند - با تفاهم، همکاری، برادری و برابری کامل زندگی کنند».

۶. خاتمیت

اسلام دین خاتم است و این خاتمیت، ارکان و لوازمی دارد؛ از جمله:

- ۶.۱. نسخ شرایع پیشین؛ هر پیامبری که شریعتی به ارمغان آورد، شریعت پیشین را نسخ کرد و اسلام - به عنوان آخرین شریعت و برنامه کامل سعادت بشر از سوی خداوند - ناسخ همه شریعت های پیشین است.
- ۶.۲. نسخ ناپذیری؛ دین و شریعت اسلامی به لحاظ خاتم بودنش، از پایایی و ماندگاری برخوردار است. این دین هرگز نسخ نخواهد شد و شریعت دیگری جایگزین آن نمی شود.
- ۶.۳. همگانی بودن؛ لازمه ناسخ بودن و پویایی اسلام، آن است که این دین، بدیل ناپذیر، همگانی و یگانه پرچمدار دعوت به سوی توحید و وحدت بخش همه آدمیان تحت لوای توحید و یگانه شریعت و قانون سعادت آفرین خداوند باشد. ویژگی های دیگری نیز در باب جاذبه های اسلام و امتیازات معارف آن وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود.

۷. نفی نیست انگاری

یکی از امتیازات اساسی اسلام، در برابر برخی از دیگر ادیان به ویژه مسیحیت، پیراستگی آن از درون مایه های نیست انگارانه و نفی زمینه گرایش به نیهیلیسم (نیست انگاری) است. به تعبیر پروفیسور فلاتونی، در اسلام عنصری یافت نمی شود که بهانه به دست نیست انگاری چون نیچه دهد تا در این حوزه فرهنگی، حکم به نیست انگاری کند. توضیح اینکه نیچه؛ نیهیلیسم را مفهومی دو پهلو می داند که یکی از وجوه آن نیست انگاری به معنای قدرت روح و به تعبیر وی «نیهیلیسم فعال» است و دیگری نیست انگاری به معنای سقوط و زوال قدرت روح (نیهیلیسم منفعل). نیست انگاری منفعل، از تباه شدن قوه خلاقه و از بی هدفی و آنچه معنای حیات و ارزش های واقعی را تشکیل می دهد، ناشی می شود.

نیهیلیسم فعال، بر ملا کننده بیهودگی مطلق و به تعبیر دیگر افشاگر نیهیلیسم منفعل است. نیست انگاری منفعل، به گذشته فرهنگ مغرب زمین تعلق دارد و بنیاد آن از نظر نیچه، تصور متافیزیکی افلاطونی و باور دینی مسیحیت است. عمده ترین عنصر مسیحی - افلاطونی مورد توجه وی، نگاه منفی به جهانی است که ما در آن زندگی می کنیم. باور افلاطونی و ایمان مسیحی، این جهان را که ما در آن زندگی می کنیم، جهانی خیالی و ساختگی، غیر واقعی و دروغین و بد و زشت می پندارد. او مسیحیت را مذهبی نیست انگارانه می خواند و می گوید: آری، نیست انگاری و مسیحیت هم قافیه اند و نه تنها هم قافیه که برانزده هم هستند.

در مقابل، دو عنصر اساسی در تعالیم اسلامی وجود دارد که راه را بر بسیاری از انتقادات وارد بر مسیحیت و یهودیت - از جمله این نگرش نیچه - می بندد. آن دو عنصر عبارت است از: ۱. یکتا پرستی مطلق که مضمون و محتوای اصلی ایمان دینی اسلام را تشکیل می دهد. ۲. نگرش مثبت به جهان به عنوان اصل و مبنای حیات. در این نگرش، پیامبر، دارای ذات و قلمروی الهی - به معنای قلمروی حقیقی و واقعی که در برابر جهان غیر واقعی و در مقابل جهان ظاهر قرار گرفته است - نمی باشد. در دین اسلام بین جهان بود و نمود، انفصال نیست و جهان نمود، به اندازه جهان بود، واقعی است. بنابراین تعالیم اسلام بهانه به دست کسی نمی دهد تا بر آن انگ نیست انگاری زند و همین مسئله باعث می شود که نیچه نیز در ضمن نفی مسیحیت - به عنوان مذهبی نیست انگارانه که حیات را نابود می سازد و علم و فرهنگ را به تباہی می کشاند - از اسلام تعریف و تمجید کند.

او می نویسد: «مسیحیت، ما را از ثمرات تمدن عهد باستان و بعدها از دستاوردهای تمدن اسلامی محروم کرد. فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران حکمرانان مسلمان اندلس - که در اساس با ما خویشاوندتر از یونان و روم بوده و در معنا و مفهوم و ذوق و سلیقه گویاتر از آنها است -، لگدمال شد؛ چرا این تمدن لگدمال شد؟ برای آنکه اصالت داشت... برای آنکه به زندگی آری می گفت...».

۸. عدم حاجت به عصری کردن دین

نبود نص الهی در ادیان دیگر و تعارض آموزه های کتب مقدس با ره آوردهای علمی و حاجات عصری، اندیشمندان و متألهان غرب را بر آن داشت که به عصری کردن دین، روی آورند؛ زیرا نه چشم پوشی از دستاوردهای نوین علمی و نیازهای عصری امکان پذیر می نمود و نه با تعارض می توان زیست و نه متون مقدس از چنان اعتبار و وثاقت و درونمایه ای برخوردار بود که بر علم پیشی گیرد. از این رو یا باید با دین معارض عقل و علم، خداحافظی کرد و یا برای جمع بین دینداری و زیستن در زمان حال، دین را به رنگ زمانه درآورد و این گزینه مقبول اندیشمندان غربی شد.

منظور از عصري کردن دين، جايگزين ساختن دين يا كتاب هاي آسماني جديد و تغيير پيايي آنها، همگام با تحولات عصري نيست؛ بلکه تغيير فهم و ارائه قرائت هاي گوناگون از دين به تناسب تحولات فکري، فرهنگي و تاريخي است. به عبارت ديگر، اگر کتاب مقدس سخن خدا نباشد و نويسندگان آن برداشت خود از پيام الهي را نگاشته باشند، - برداشتي که تابع فرهنگ زمان و علوم و دانسته هاي آن زمان بوده و عاري از خطا و اشتباه نمي باشد - هيچ دليل منطقي بر تعبد در برابر نص نخواهد ماند و هر کس مي تواند دين را مطابق پسند و فرهنگ حاکم بر زمان خود - بدون داوري و سنجش کتاب مقدس - فهم و تفسير کند؛ زيرا آنچه در کتاب مقدس است، کلام مستقيم الهي نيست؛ بلکه فهمي از آن است، بدون آنکه نويسنده آن و فهم او از پيام خدا، برتر از فهم انسان امروزي باشد.

چنين چيزي در نهايت به آنارشيزم معرفتي خواهد انجاميد و راه هرگونه ارزش داوري در باب بسياري از برداشت هاي گوناگون را مسدود خواهد ساخت؛ زيرا در اينجا نه مي توان «نص محور» بود و نه «مؤلف محور»، زيرا نصي الهي وجود ندارد و آنچه هست تفاسير و تجربه هاي مؤلفان بشري است، و چون نص الهي در ميان نيست، راهي به سوي فهم مراد شارع نيز وجود ندارد. پس تنها يك راه مي ماند و آن «مفسر محوري» است. بنا بر اين، دين امري کاملاً شخصي و عصري مي شود؛ زيرا چنين ديني، چيزي جز معرفت ديني و برداشت مفسر نيست و هيچ نص و متن نهايي وجود ندارد که بتوان معرفت ديني را با آن موزون کرد و مورد سنجش قرار داد.

اما در اسلام، مسئله کاملاً برعکس است. در دسترس بودن متن وحی، جامعيت دين، هماهنگي اسلام با علم و عقل، اجتهاد زنده و پويا، هماهنگي دين با فطرت ثابت بشري، وجود قوانين ثابت براي نيازهاي ثابت و قوانين متغير براي نيازهاي متغير و بسياري از عوامل ديگر، حاجت به عصري شدن و لجام گسيختگي در تفسير دين را مسدود مي سازد. آنچه در اينجا لازم است تنها شناخت نيازهاي نو شونده در طول زمان و عرضه آنها بر منابع ديني و گرفتن پاسخ از دين بر اساس متدلوژي فهم دين است. اگر چه در اين عرصه نيز گاه برداشت هاي متفاوتي رخ مي نمايد؛ اما چند تفاوت اساسي در اينجا وجود دارد؛ از جمله:

۱. وجود برداشت هاي متفاوت، تنها در پاره اي از آموزه هاي ديني؛ يعني، برخي از امور ظني است نه همه آنها و شامل امور يقيني و ضروري نمي شود.

۲. نص معتبر و خدشه ناپذيري وجود دارد که ملاک و معيار سنجش است و لاجرم هرگز به آنارشيزم معرفتي نمي انجامد.

افزون بر آنچه گذشت امتيازات ديگري براي اسلام قابل شمارش است؛ از جمله: مورد بشارت انبياي پيشين بودن و اعتبار پذيري اديان الهي و پيامبران پيشين از اسلام و... که به جهت اختصار از بررسي آنها خودداري مي شود.

چرا تشيع؟ (۱)

در جستجوي چيستي و چرايي تشيع ابتدا نکاتي مقدماتي تقديم مي گردد و آنگاه به بررسي ماهيت تشيع، خاستگاه آن، پاره اي از مستندات ديني و امتيازات آن در برابر ديگر فرقه ها خواهيم پرداخت:

يك) ملاک مسلمانان:

شاخص و ملاک اصلي مسلمان بودن و شرط رستگاري امت ختميه از نظر قرآن مجيد عبارت است از ايمان به خدا و رسول و هر آنچه بر پيامبر نازل شده است، همراه با پيروي بي قيد و شرط از فرامين و دستورات خدا و پيامبر. اين مسئله به گونه هاي مختلف در قرآن مجيد مورد تأکيد قرار گرفته است. پاره اي از آيات قرآن در اين باره عبارت است از:

۱- لزوم پيروي از خدا و پيامبر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ؛ اي مؤمنان خدا و پيامبر را فرمان بريد؛» «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را که پيامبر به شما عرضه کرد برگريد و آنچه را نهي کرد فرو گذاريد.»

۲- مرجعيت نهايي خدا و پيامبر:

«... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛ پس اگر در چيزي اختلاف کرديد آن را به خدا و پيامبر عرضه کنيد.»

۳- اطاعت از پيامبر مساوي با اطاعت از خداست:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ هر کس پيامبر را اطاعت کند همانا خدا را فرمان برده است.»

۴- بنیاد وحیانی سخن پیامبر:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ و او (پیامبر) از خود سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید همه وحی است که به او فرو فرستاده شده است.»

اطلاق آیات یاد شده و همسنگ بودن اطاعت خدا و پیامبر، به علاوه خاتمیت آیین آن حضرت، هر يك به تنهایی دلالت بر جاودانگی و همیشگی بودن لزوم اطاعت از پیامبر دارد. بنابراین همانگونه که مسلمانان در زمان حیات پیامبر(ص) موظف به پیروی از فرامین ایشان بوده‌اند، پس از رحلت آن حضرت نیز باید مسیر خود را دقیقاً بر اساس آنچه ایشان ترسیم نموده و به آن راهنمایی و سفارش فرموده تنظیم کنند.

دو) افتراق امت:

امت اسلامی پس از پیامبر(ص) به علل مختلفی به گروه‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ نخستین و عمده‌ترین آنها تقسیم به دو گروه شیعه و سنی است. تشیع یا «مکتب اهل بیت» به دلیل توصیه‌های مکرر پیامبر اسلام(ص) پس از رحلت آن حضرت در کنار قرآن و سنت پیامبر بر افضلیت، اعلیت و عصمت اهل بیت و لزوم تبعیت از آنان تأکید می‌ورزد. از نظر شیعه، امامت امت پس از پیامبر بر عهده امامان معصوم(ع) است که همگی از اهل بیت پیامبرند و به وسیله نص به امت اسلامی معرفی شده‌اند، اولین آنان حضرت علی(ع) و آخرین آنها حضرت مهدی(عج) است که به اعتقاد همه مسلمانان منجی نهایی بشریت و عدالت گسترده‌ای است. در مقابل تسنن و به تعبیر دیگر «مکتب خلفا» هرگونه وابستگی امامت به نص و نیز شرط بودن عصمت در آن را انکار نموده و امامت را امری زمینی و نامشروط به عصمت می‌داند. در نظر این گروه، پس از پیامبر کسی دارای مقام عصمت و علم لدنی نیست. در عین حال آنان سنت و سیره خلفای راشدین و عمل اصحاب را همسنگ سیره معصومین می‌انگارند و پس از قرآن و پیامبر بر سنت خلفا تأکید می‌ورزند. بنابراین مرجع و حجت وضعی شرعی نزد شیعه عبارت است از: «قرآن + سیره پیامبر + سیره اهل بیت(ع)» و نزد اهل سنت عبارت است از: «قرآن + سیره پیامبر + سیره خلفای راشدین و عمل اصحاب» بنابراین تفاوت این دو گروه منحصر در رهبری سیاسی پس از پیامبر نیست، بلکه حجت و مرجع معتبر دینی نیز یکی از وجوه اساسی تمایز آن دو است.

سه) عدم تکثر حقانیت:

چنانکه گذشت حقانیت همه ادیان در عرض یکدیگر مردود است، اما حقانیت فرقه‌های مختلف در درون دین حق چگونه؟ آنچه به حکم خرد و نصوص دینی می‌توان گفت این است که مذاهب فرقه‌های گوناگون اسلامی در اصول مشترکشان همه بر حقتند، اما در وجوه اختلافی نمی‌توان همه را حق انگاشت؛ چرا که چنین چیزی به تناقض و یا نسبیت حقیقت می‌انجامد. در مثل استناد امامت به نص و شرط بودن عصمت در آن یا درست است و یا نادرست؛ اگر درست است حق با طرفداران این انگاره است و در غیر این صورت مخالفان آن بر حقتند. در روایات متعددی که فرق مختلف اسلامی از پیامبر اعظم(ص) نقل کرده‌اند نیز خبر داده شده است که امت به بیش از هفتاد فرقه تقسیم خواهد شد و در این میان تنها يك فرقه اهل نجات و رستگاری است.

چهار) سنجه‌های حقانیت:

برای شناخت حقیقت و صراط مستقیم هدایت در میان فرقه‌های مختلف سنجه‌های خردپذیری وجود دارد؛ و هر کسی موظف است با دقت و اخلاص و پیراسته از هرگونه تعصب و لجاجت در پی تحری حقیقت برآید و بر اساس ادله روشن در برابر آن تسلیم و انقیاد ورزد. عمده‌ترین سنجه‌های حقانیت عبارتند از:

۱- اصالت و قوت استنادپذیری به منابع اولیه دینی.

۲- صیانت‌پذیری حداکثری:

یعنی دارا بودن عوامل و سازوکارهایی که بیشترین توانایی را در جهت حفظ خلوص و سلامت دینی و بازداري از انحراف، به ویژه در خطوط اساسی دین فراهم آورد. از جمله این عوامل عبارت است از پیشوایان و راهنمایانی که در علم و عمل تجسم اعلاي دین و جلوه حقایق آن باشند.

۳- عدم ابتلا به تناقض و تعارض درونی.

۴- عقلانیت، اعتدال، جامع‌نگری و دوری از تعصب‌ها و افراط و تفریط‌های دین‌سوز و خردستیز.

۵. استقبال از پرسش‌های بشر از دین و توان پاسخگویی هر چه بهتر و بیشتر به مسائل پیچیده و غامض دینی و مذهبی.

پنج) اصل راهبردی پیامبر(ص)

پیامبر اعظم(ص) همواره در طول حیات شریف خود نسبت به آینده امت و چگونگی استمرار حیات دینی آن اهتمام ورزیده و به گونه‌های مختلف درباره آن سخن گفته است. راهبرد اساسی تعیین شده توسط آن حضرت که به صراحت و تکرار از آن سخن گفته و همه فرق اسلامی در معتبرترین کتب روایی خود آن را نقل کرده‌اند «راهبرد پیروی از ثقلین» یعنی قرآن و اهل بیت است. تأکیدات آن حضرت و نحوه سخن گفتن در این باره به گونه‌ای است که کمترین تردیدی بر کسی باقی نمی‌گذارد. با توجه به نقل گسترده این حدیث در منابع اهل سنت اکنون به ذکر آن از همان منابع بسنده می‌کنیم.

در صحیح مسلم آمده است که پیامبر فرمود: «ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است پیک الهی مرا رسد و من دعوت حق را اجابت کنم پس در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: اول آنها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است پس به آن چنگ زنید و تمسک جوید... و دیگری اهل بیتم». در مسند احمد حنبل آمده است: «همانا من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم که یکی عظیم‌تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده مابین آسمان و زمین و عترت خود یعنی اهل بیتم. این دو از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». در صحیح ترمذی از پیامبر نقل شده است: «ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد، آن دو عبارتند از: کتاب خدا و عترتم». از این سخن پیامبر(ص) چنین نتیجه می‌گیریم:

۱. گرانبها بودن اهل بیت:

ابن حجر مکی می‌نویسد: «رسول خدا(ص) قرآن و عترت را ثقلین نامید «ثَقَل» هر چیز گرانبها و پر ارج را گویند و کتاب و عترت این گونه‌اند؛ زیرا هر يك از آن دو گنجینه علوم لدنی و اسرار و حکمت‌های الهی‌اند. از این‌رو پیامبر مردم را به پیروی از آن دو فراخوانده و سفارش نموده است.»

۲. عصمت و حجت اهل بیت

قرار دادن قرآن و اهل بیت در کنار یکدیگر و تأکید بر لزوم پیروی و انفکاک ناپذیری آن دو آشکارا بر عصمت اهل بیت(ع) دلالت دارد؛ چرا که قرآن کتاب معصوم خداست و ابتلا به هر گناه و آلودگی انفکاک و جدایی از قرآن می‌باشد و هماهنگی و انطباق کامل با کتاب معصوم الهی مساوی با عصمت است. استاد توفیق ابو اعلم نویسنده و دانشمند مصری می‌نویسد: «پیامبر اهل بیت خود را به کتاب عزیز خداوند مقرون ساخته است، کتابی که هرگز در او باطل نفوذ نخواهد کرد و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. واضح است که صدور هر نوع مخالفت با احکام دین افتراق و جدایی از قرآن محسوب می‌گردد، در حالی که پیامبر(ص) خبر از عدم جدایی این دو داده است. از همین رو، حدیث دلالتی آشکار بر عصمت اهل بیت دارد. و پیامبر(ص) که این حدیث را در مواقف بسیاری ذکر کرده در پی این هدف است که امت خود را صیانت کرده و آنان را سفارش به استقامت بر تمسک به این دو نموده تا در امور مختلف - اعم از اعتقادات و فروع - به ضلالت و گمراهی گرفتار نشوند...» آیت الله مکارم شیرازی نیز بر آن است که: «اهلبیت(ع) معصومند، زیرا جدایی پذیر بودن آنها از قرآن از يك سو، و لزوم پیروی بی‌قید و شرط از آنان از سوي دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آنها از خطا و اشتباه و گناه است، چرا که اگر آنها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا می‌شدند، و پیروی از آنان مسلمانان را از ضلالت و گمراهی بیمه نمی‌کرد و اینکه می‌فرماید با پیروی از آنان در برابر گمراهی‌ها مصونیت دارید، دلیل روشنی بر عصمت آنهاست.»

۳. پابندگی تا قیامت

تعبیر به جدایی‌ناپذیری تا حوض کوثر نشانگر این است که پیامبر درصدد تعیین يك استراتژی جاودانه و دائمی برای امت بوده و نشانگر آن است که همواره هادیان و پیشوایانی از اهل بیت در میان امت وجود دارند. ابن حجر آورده است: «این حدیث نشانگر وجود کسانی از اهل بیت همراه قرآن است که همچون قرآن شایستگی تمسک و پیروی تا قیامت را دارا باشند...» آیت الله مکارم شیرازی نیز می‌نویسد: «این به خوبی نشان می‌دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از

اهلبیت(ع) وجود دارد، و همان‌گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است، آنها نیز همیشه چراغ هدایتند. پس باید کاوش کنیم و در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم».

۴. لزوم پیروی از هر دو

اینکه پیامبر(ص) فرمود: تا به آن دو چنگ زنید گمراه نخواهید شد. و برخی از دیگر تعبیر آن حضرت، لزوم پیروی از هر دو را نمایان ساخته و هر حرکت و شعاری که به گسست آن دو انجامد را انحرافی و ضلالت بار معرفی می‌کند. علامه مناوی می‌گوید: «در این حدیث اشاره، بلکه تصریح به این است که قرآن و عترت دو قلوبی را می‌مانند که رسول خدا(ص) آن دو را پس از خود معرفی فرموده و از امت خواسته است که به خوبی با آن دو برخورد نموده و آنها را بر خود مقدم دارند و در دین خود به آنها چنگ زنند.»

نکات دیگری نیز از حدیث ثقلین قابل استفاده است که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود. آنچه در اینجا اهمیت ویژه دارد این است که پیامبر برای همیشه امت را به پیروی از قرآن و عترت فراخوانده و هدایت و بازداري امت از انحراف را در گرو این مسئله دانسته‌اند. نیز پیامبر(ص) اهل بیت(ع) را همچون کتاب الهی معصوم و مصون از هر کژی و ناراستی دانسته و بر آن شده‌اند که برای همیشه هادیانی از اهل بیت در کنار قرآن برای راهنمایی امت وجود دارند.

شش) کیستی اهل بیت(ع)

پیامبر(ص) در مواقع مختلف «اهل بیت(ع) و امامان ایشان را معرفی کرده‌اند. عمر بن خطاب از پیامبر(ص) پرسید آیا باید به همه اهل بیت تمسك کنیم؟ پیامبر(ص) فرمود: «خیر بلکه به اوصیای اهل بیتم: اول آنها برادر و وزیر و وارث و خلیفه‌ام در میان امت و آن کسی که ولی هر مؤمنی است؛ (امام علی(ع)) پس از او فرزندم حسن، و بعد از او فرزندم حسین است، آنگاه نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری...» در بسیاری از مجامع روایی اهل سنت روایاتی مشاهده می‌شود که پیامبر(ص) بر جانشینی دوازده خلیفه تصریح نموده است که جز بر امامان دوازده‌گانه اهل بیت(ع) قابل انطباق نمی‌باشد. پاره‌ای از این روایات عبارتند از:

۱. «کار مردم پیوسته می‌گذرد تا آنکه دوازده مرد بر آنان فرمان برانند».
۲. «شمار جانشینان من به تعداد نقبای موسی (۱۲) است».
۳. «تا وقتی که دوازده خلیفه و جانشین بر شما حکومت کنند، دین پیوسته برپاست».
۴. «همواره کار این امت پابرجاست تا دوازده خلیفه و جانشین بر آنان بگذرند که همگی از قریشند».
۵. بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد، به عدد نقبای بنی‌اسرائیل».
۶. امام علی(ع) در توضیح انحصار امامت در قریش می‌فرماید: امامان از قریش، تنها از نسل هاشم هستند و امامت بر غیر آنان شایسته نیست...».
۷. «الائمة بعدی اثني عشر، تسعة من صلب الحسين و التاسع مهديهم» نظیر این روایات را - که از اهل سنت در مورد تعداد ائمه(ع) وارد شده است - می‌توان در سایر منابع مطالعه کرد.
۸. در روایات سفیان بن عیینه به نقل ینابیع المودة از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «همواره دین پایدار است تا آنکه قیامت به پا شود یا بر شما، دوازده خلیفه حکم رانند که همه آنان از بنی‌هاشمند».
۹. امام الحرمین جوینی از ابن عباس از پیامبر(ص) نقل می‌کند که فرمود: «من سرور پیامبرانم و علی سرور اوصیا. اوصیای بعد از من دوازده نفرند، اولشان علی است و آخرشان مهدی».
۱۰. ابن عباس از پیامبر(ص) نقل کرده که فرمود: «جانشینان و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند، اولشان برادر من و آخرشان فرزند من است». پرسیده شد: برادران کیست؟ فرمود: علی‌ابن ابیطالب. پرسیده شد: فرزندان کیست؟ فرمود: مهدی، همان کسی که زمین را پر از عدل و داد کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است...»

بنابراین با نصوصی که از پیامبر اکرم در مورد تعداد ائمه وارد شده و اهل سنت و شیعه آن را نقل کرده‌اند، حقانیت شیعه اثبات می‌شود. اضافه بر آن در مورد امامت ائمه دوازده‌گانه - چه به صورت دسته جمعی و چه به صورت فرد به فرد - نصوص خاص وارد شده و هر يك از امامان امام بعد از خود را معرفی کرده است.

به فضل الهی برآئیم تا در ادامه پاره‌ای از امتیازات مکتب اهل‌بیت(ع) را بر اساس سنجه‌های حقانیت بازکاویم.

چرا تشیع؟ (۲)

امتیازات شیعه

۱. اصالت در خاستگاه

تشیع اصیل‌ترین جریان همراه با ظهور اسلام، مدافع مسلمات دین حنیف، مولود طبیعی آن و مورد تأیید پیامبر اسلام است. علامه طباطبایی می‌نویسد: «حقیقت این است که شیعه طایفه‌ای از مسلمین است که به واسطه مخالفت‌هایی که از اکثریت، نسبت به مسلمات کتاب و سنت مشاهده کرده، در مقام اعتراض و انتقاد برآمده و به ملازمت مسلمات کتاب و سنت برخاسته و دعوت کرده است... غرض آنها از این انتقاد، دفاع از يك دسته نصوص مسلمانه‌ای بود که به موجب آنها، ولایت عموم مسلمین به دست امیرالمؤمنین علی (ع) سپرده شده بود؛ نصوصی که به موجب آنها اهل بیت پیغمبر، پیشوایان دین و مرجع جمیع شئون علمی و عملی اسلام معرفی شده بودند و همین نصوص هم‌اکنون نیز به نحو تواتر در دست فریقین - اهل سنت و شیعه - موجود می‌باشد.»

شواهد و قرائنی که شیعه پیرامون خاستگاه خود به ویژه تأیید آن از سوی پیامبر و بنیانگذار آیین اسلام به دست داده دارای چنان قوتی است که فی‌الجمله مورد قبول دیگران نیز قرار گرفته است.

نصوص تاریخی و روایی متعددی در توصیف گروهی به عنوان شیعه از سوی رسول اکرم (ص) وارد گشته است. از جمله سیوطی در الدرالمنثور به نقل از جابر بن عبدالله آورده است: «نزد پیامبر (ص) بودیم که علی وارد شد، آنگاه پیامبر فرمود: قسم به او که جانم در دست اوست، او (علی) و شیعیانش رستگاران روز رستاخیزند...»

ابوحاتم رازی بر آن است که «شیعه نام گروهی بود که در زمان رسول خدا (ص) دوست و همراه صمیمی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) بودند و به این نام شناخته می‌شدند؛ مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار یاسر و دیگران. رسول خدا درباره اینان که شیعه و یاران علی خوانده می‌شدند، فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر است: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار.» از آن پس تا زمان ما به هر کس که معتقد به برتری علی باشد شیعه اطلاق می‌شود. این انگاره مورد قبول برخی مستشرقان و عالمان اهل سنت نیز قرار گرفته است.

۲. قوت استنادپذیری

از جمله امتیازات شیعه، درجه استنادپذیری آن به منابع اصیل اسلامی است. علمای شیعه در طول تاریخ در اثبات مبانی اعتقادی خویش به همه ادله معتبر همچون دلیل عقلی، قرآن مجید و سنت قطعی تمسک جسته‌اند. به عنوان مثال در بحث امامت که اصلی‌ترین شاخص تشیع به حساب می‌آید به ادله ذیل استناد کرده‌اند:

الف) دلایل قرآنی:

پاره‌ای از دلایل قرآنی امامت و مرجعیت دینی - سیاسی اهل بیت عبارتند از: آیه ولایت، آیه تبلیغ و اکمال، آیه تطهیر، آیه اولی الامر و نیز ده‌ها آیه دیگر که در شأن و فضیلت اهل بیت و یا در بیان جایگاه امامت و مبدء مشروعیت آن نازل شده است. از جمله این آیات، آیه «امامت» است که مبدأ آن را جعل الهی می‌داند و در میان فضایل از همه مهم‌تر آیه مباهله است که امیرمؤمنان را نفس نبی خوانده است.

ب) دلایل روایی:

چندی از دلایل روایی مورد استناد شیعه بر ولایت اهل بیت، به ویژه امام علی (ع) عبارتند از: حدیث غدیر، احادیث دوازده خلیفه، حدیث ولایت، حدیث وصایت، حدیث منزلت، حدیث خلافت، حدیث ثقلین، حدیث سفینه، حدیث امان و ده‌ها حدیث دیگر در فضایل اهل بیت که شایستگی انحصاری آنان در مرجعیت دینی و رهبری سیاسی را نشان می‌دهد. برخی روایات فوق از نخستین مراحل اعلام رسالت تا واپسین لحظات حیات بارها توسط پیامبر مطرح و مورد تأکید قرار گرفته است. این احادیث به صورت متواتر نقل گردیده و در صحاح، مسانید و سنن اهل سنت به وفور یافت می‌شود. آنان هرگز نتوانسته‌اند در برابر دیدگاه شیعه توجیه خردپذیری از اینگونه نصوص ارائه کنند.

ج) دلایل عقلی:

استدلال عقلی شیعه شامل چهار جهت می‌شود: ۱. استدلال‌های عقلی مربوط به ضرورت وجود امام؛ ۲. استدلال‌های راجع به شرایط امام؛ ۳. استدلال‌های مربوط به مبدء مشروعیت و چگونگی تعیین امام؛ ۴. استدلال‌های راجع به واکنش و پاسخ خداوند به نیازهای جامعه اسلامی همچون قاعده لطف. آنچه در این راستا شایان ذکر است اینکه هیچ يك از

مذاهب اسلامي مانند تشيع از قوت و کثرت و تنوع ادله و مستندات در اثبات عقايد اساسي و بنيادين خود بهره‌مند نيست. بررسي مقايسه‌اي ادله هر يك از مذاهب بر بنيادهاي اعتقادي خود گواه روشني بر اين مطلب است.

۲. مصونيت‌پذيري حداکثري

از ويژگي‌هاي ممتاز تشيع حداکثر مصونيت‌پذيري در برابر انحرافات و کژاندوشي‌ها در عرصه درک و فهم حقايق و آموزه‌هاي ديني است. اين مهم تابع عواملی چند است از جمله: استمرار نص و وجود رهبراني معصوم که اقيانوس دانش و معارفشان بهترين مبنی معارف ديني و زداینده غبار تحريف‌ها و ناراستي‌هاست. شهيد مطهري در اين باره معتقد است: «شيعه از نعمت‌هايي برخوردار است که ديگر فرق اسلامي فاقد آنند. از جمله آنها استمرار دوران عصمت است. عصمت براي اهل سنت منحصر به بيست و سه سال و براي شيعه ۲۷۳ سال است.» يعني براي آنها دوران عصمت تنها زمان پيامبر است، اما شيعه افزون بر آن ۲۵۰ سال يعني تا وفات امام عسکري(ع) امام معصوم ظاهر دارد که سيره‌اش حجت است. در اين مدت تغييرات بسياري در اوضاع زمانه پديد آمد و اوضاع رنگ و روي بسيار متفاوتي يافت. وجود امام معصوم(ع) در اين دوران مشکل اقتضاي زمان را به خوبي حل مي‌نمود و آنچه را که جامعه نمي‌توانست با مراجعه به سيره پيامبر پاسخش را دريابد با وجود امام معصوم به راحتی حل مي‌شد. معارف قرآن به زيباترين شکل و عميق‌ترين وجه بيان مي‌گردد و گنجينه معارف بدون ابتلا به التباسات و کژي‌ها و انحرافات سهوي و عمدي گشوده مي‌شد.

در مقابل، ديگر فرق اسلامي نه تنها به قدر کافي از فيض وجود امامان بهره‌نجزستند، بلکه منع شدن احاديث نبوي توسط خلفا مدت‌هاي مديدي آنان را از معارف ارزشمند نبوي نیز محروم ساخت و در چنين خلأ بزرگي راه براي ورود اسراييليات و احاديث جعلي و خرافي گشوده شد و چنان ضربه‌اي بر پیکر معارف ناب اسلامي وارد آمد که آثار آن همچنان باقي است و از میان بردن آن کاري بس دشوار، بلکه همچنان ناشدني است.

۴. جامعيت و اجتهاد

استمرار نص در تشيع تا اواخر قرن سوم و بهره‌گيري وافر از روايات معصومين(ع) جامعيت آيين خاتم را به بهترين وجه به نمايش گذاشته و جريان اجتهاد را به گونه‌اي ممتاز از اهل سنت سامان داده است. جهت توضيح اين مطلب مباني و گونه‌هاي اجتهاد را از دیدگاه دو مذهب باز مي‌کاويم:

الف) اجتهاد در اهل سنت

در دیدگاه اهل سنت، احکامي که به وسیله کتاب و سنت تشريع شده محدود و متناهي است؛ در حالي که حوادث و وقايع پيش‌آينده نامحدود است؛ لاجرم منبع ديگري غير از کتاب و سنت براي تشريع احکام لازم است و آن همان «اجتهاد رأي» است.

در اينکه «اجتهاد رأي» چگونه است و به چه ترتيبی بايد صورت بگيرد در میان اهل تسنن اختلاف نظر است: شافعي در کتاب معروف خود «الرساله» اصرار دارد که اجتهاد در «قياس» است اجمالاً يعني اينکه موارد مشابه را در نظر بگيريم و در قضيه مورد نظر خود، مطابق آن موارد مشابه حکم کنيم. مبتکر اينگونه اجتهاد ابوحنيفه بوده است. بعضي از فقهاي اهل تسنن، اجتهاد رأي را منحصر به «قياس» ندانسته و «استحسان» را نیز معتبر شمرده‌اند؛ رأي بدون در نظر گرفتن موارد مشابه، بر اساس ذوق و عقل. همچنين است «استصلاح» يعني تقديم مصلحتي بر مصلحت ديگر. و نیز «تأول» يعني هر چند حکمي در نصي از نصوص ديني، آيه‌اي از آيات قرآن و يا حديثي از احاديث معتبر پيامبر خدا(ص) رسیده، ولي به واسطه بعضي مناسبات، ما حق داشته باشيم از مدلول نص صرف نظر کنيم و رأي اجتهادي خود را مقدم بداريم. درباره اجتهاد در مقابل نص، کتابهاي نوشته شده است و شايد از همه بهتر رساله‌اي است که علامه سيد شرف‌الدين به نام «النص والاجتهاد» نگاشته است.

در فقه شيعه، قياس و رأي به هيچ روي معتبر نيست و ائمه اطهار(ع) به جد با آن مبارزه کرده‌اند؛ زيرا: اولاً حکم تشريع نشده، هرچند به طور کلي به وسيله کتاب و سنت نداريم؛ ثانياً، قياس و رأي از نوع گمان‌ها و تخمين‌هايي است که در احکام شرعي زياد به خطا مي‌رود.

حق اجتهاد در میان اهل تسنن ديري نپايد. شايد علت امر، اشکالاتي بود که عملاً به وجود آمد؛ زيرا اگر چنين حقي ادامه پيدا مي‌کرد و به ويژه اگر «تأول» و تصرف در نصوص را جايز بشماريم و هر کس مطابق رأي خود تصرف و تأولي بنمايد چيزي از دين باقي نمي‌ماند. به همین علت به تدريج حق اجتهاد مستقل سلب شد و نظر علماي تسنن بر اين

قرار گرفت که مردم را فقط به تقلید از چهار امام فقهی معروف: ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس و احمد بن حنبل سوق دهند و از پیروی غیر آنها منع کنند. این کار ابتدا در مصر، و در قرن هفتم و پس از آن در سایر کشورهای اسلامی صورت گرفت. اما از نظر شیعه، اجتهاد بابی است که در همه زمانها باید باز باشد. تخطئه قیاس در شیعه نه به جهت عدم حجیت عقل، بلکه به دو جهت دیگر است: یکی اینکه رأی و قیاس، عمل به ظن است نه عمل به علم، تبعیت از خیال است نه تبعیت از عقل؛ دوم اینکه مبنای لزوم رجوع به رأی و قیاس وافی نبودن اصول و کلیات اسلامی است و این ظلم و یا جهل به اسلام است. درست است که احکام همه مسائل، به طور جزئی و فردی بیان نشده است و امکان هم ندارد، ولی کلیات اسلامی به گونه‌ای تنظیم شده که پاسخ‌گویی جزئیات بی‌پایان و اوضاع مختلف مکانی و شرایط متغیر زمانی است. بنابراین وظیفه يك فقیه این نیست که به لفظ، جمود کند و حکم هر واقعه جزئی را از قرآن یا حدیث بخواهد و این هم نیست که به بهانه نبودن حکم يك مسئله، به خیالبافی و قیاس‌پردازی روی آورد. وظیفه فقیه رد فروع بر اصول است. اصول اسلامی در کتاب و سنت موجود است. فقط يك «هنر» لازم است و آن هنر «اجتهاد» یعنی تطبیق هوشیارانه و زیرکانه کلیات اسلامی بر جریانات متغیر و زودگذر است.

ب) اجتهاد در شیعه

بنیاد نظری اجتهاد در شیعه بر اساس باور جامعیت اسلام و مردودانگاری خلأ تشریع است. اخبار و احادیث فراوانی در متون روایی آمده است که حکم هر چیزی به طور کلی در کتاب و سنت موجود است. در کتاب کافی بابی وجود دارد به عنوان «باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال‌ها و حرام‌ها و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است.» با توجه به دیدگاه شیعه، اجتهاد از نوع تشریع و قانون‌گذاری بر اساس رأی و نظر خود یا قیاس نیست، و اساساً چنین اجتهادی در نگرش شیعه باطل است. اجتهاد در شیعه به معنای تلاش و کوشش عالمانه و تدبیر و تعقل در فهم ادله شرعی و تفریع و استنباط حکم فروع از اصول است. در سخنان امیرمؤمنان (ع) درباره کار ویژه مجتهد آمده است که فروع را بر اصول تطبیق می‌دهد و پاسخ مسئله را بر اساس آن باز می‌گوید. اینگونه از اجتهاد هیچ‌یک از آفات اجتهاد رأی را ندارد. از این رو اجتهاد شیعی توانسته است در طول تاریخ پیوسته بپاید و همواره رشد و بالندگی یابد.

۵. عقلانیت

از جمله امتیازات برجسته تشیع عقلانیت بالای آن است. عقلانیت شیعه نه در هیچ يك از مذاهب اسلامی مانندی دارد و نه در دیگر ادیان. در مکتب تشیع بر اساس روایات رسیده از معصومان (ع) عقل و خرد، حجت و پیامبر باطنی است و پیامبر حجت بیرونی؛ از این رو شیعه بنیادی‌ترین مسائل اعتقادی خویش را بر پایه عقل و براهین قطعی عقلی استوار می‌سازد و آن را یکی از ادله چهارگانه در استنباط فقهی قرار داده است. عقلانیت شیعه ویژگی‌هایی دارد که ممیز اساسی آن با دیگر فرق اسلامی است، از جمله اینکه عقل فلسفی عمدتاً در میان شیعه رشد کرد و فیلسوفان بزرگ اسلامی نوعاً شیعه بوده‌اند. احمد امین مصری، فارابی را شیعه می‌داند، تنها از آن رو که گرایش‌های فلسفی و عقلانی وی فقط و فقط در بستر تشیع می‌تواند شکل گرفته باشد.

در اهل سنت اگر چه معتزله گرایش عقلی داشتند؛ لیکن اولاً عقل اعتزالی عقل جدلی بوده و از عقل برهانی بهره‌ای نداشت. ثانیاً معتزله گروهی اندک بوده که دیری نپاییدند و از جهان تسنن رخت برپشتند. این مسئله نشان می‌دهد که عقلانیت اعتزالی فاقد سرمایه‌ها و پشتوانه‌های لازم برای بقا و دوام خود بوده و در جهان تسنن تحمل‌پذیر نبوده است. این مسئله ناشی از عوامل مختلفی است از جمله احتمالاً پاره‌ای افراطی‌گری‌های خردشعارانه معتزلیان؛ همچنین فقدان مباحث و بنیادهای عقل‌گرایانه در منابع حدیثی جهان تسنن و قرار گرفتن جریان عقل‌گرا در برابر نص و حدیث‌گرایی. اما در جهان تشیع این مسئله به طور بنیادی حل شده است. یعنی نه تنها امامان معصوم (ع) بر جایگاه عقل و خرد تأکید فراوان می‌نمودند بلکه احادیث شیعه، بر خلاف احادیث اهل سنت، مشتمل بر احادیثی است که منطقاً مسایل عمیق ماوراء الطبیعی، اجتماعی و... را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. استاد مطهری بر آن است که در احادیث اهل سنت تجزیه و تحلیلی درباره این موضوعات صورت نگرفته است. مثلاً اگر سخن از قضا و قدر، اسماء و صفات باری، روح، انسان، عالم پس از مرگ، صراط، میزان، امامت، خلافت و... به میان آمده هیچگونه بحث و توضیحی در پیرامون آنها ارائه نشده است؛ ولی در احادیث شیعه همه این مسائل طرح شده و درباره آنها استدلال شده است. مقایسه‌ای میان ابواب حدیث کتاب کافی و ابواب حدیث صحاح سته به خوبی این مطلب را روشن می‌سازد. تفکر شیعی از آغاز استدلالی و تعقلی بوده و تنها تشیع توانسته است حیات فلسفی اسلام را حفظ کند. شیعه این حیات عقلی را بیش و پیش از همه وامدار امیرالمؤمنین علی (ع) است که نخستین بار ژرف‌ترین بحث‌های عقلی در حوزه

معارف اسلامي در خطبه‌ها و مذاکرات و دعوات آن حضرت مطرح شده و توسط دیگر امامان بسط و توسعه یافته است. کثرت نصوص عقلي و استدلالی در منابع شیعه زمینه مساعدی جهت استقبال از پرسش‌های بنیادین فلسفی انسان و توانمندی بسیار بالایی در جهت پاسخ به آنها پدید آورده است؛ در حالی که پاسخ و شعار بزرگان اهل سنت در برابر ساده‌ترین پرسش‌های خداشناختی «السؤال بدعة» بوده است. استاد لگنهاوزن بر همین مسئله انگشت نهاده و راز اسلام آوردن و تشیع خود را استقبال بی‌نظیر این آیین از پرسش‌های انسان می‌داند.

۱- اندیشه سیاسی مضبوط

از ویژگی‌های تشیع برخورداري از اندیشه سیاسی ضابطه‌مند و معیارگراست. در نظر شیعه امامت منصبی، الهی است و امام دارای شرایطی مشخص شده در شریعت می‌باشد. این شرایط عبارتند از: عصمت، مشروعیت الهی و تعیین از جانب خداوند و ابلاغ آن از طریق نص نبوی و یا امام بر حق پیشین. در اهل سنت این مسئله شکل دیگری می‌یابد. آنان امامت را از آسمانی بودن و وابستگی به تعیین و نصب الهی به زمین منتقل کرده و آن را کاملاً بشری و به تعبیری سکولارگونه کردند.

اما اینکه پس از زمینی شدن حکومت ساز و کار ایجاد و کاربست و حفظ و انتقال قدرت سیاسی چیست، متأسفانه در این زمینه اندیشه سیاسی اهل سنت بسیار آشوبناک و فاقد یک اصل اساسی و ضابطه و نظریه جامعی در جهت تعیین امام و حاکم است و همواره به تناسب تغییر وضع حکومت‌ها در جهت توجیه آنها تغییر کرده و تابع وضع موجود بوده است. این مسئله در نهایت به توجیه و حمایت از نظام‌های سلطنتی - موروثی فاسدی چون حکومت بنی امیه و بنی عباس انجامیده است. از نظر تاریخی خلیفه نخست در نزاعی که بین مهاجران و انصار در سقیفه پدید آمد غالب شد و به تعبیر خلیفه دوم «فلته» برگزیده شد و با بیعت پنج نفر به نام‌های اسید بن حضیر، بشیر بن سعد، عمر بن الخطاب، سالم آزاد کرده ابوحذیفه و ابوعبیده جراح به حکومت دست یافت و همین مبنای مشروعیت سیاسی در اهل سنت شد. سپس ابوبکر، عمر بن خطاب را برای حکومت پس از خود نصب کرد و از پی آن نصب خلیفه پیشین از مبنای مشروعیت قلمداد شد. عثمان از شورای انتصابی خلیفه دوم برآمد و این نیز یک عامل توجیه سیاسی شد. امام علی(ع) افزون بر منصوب بودن از جانب خداوند، پس از عثمان توسط مردم به رهبری انتخاب شد و در نتیجه، انتخاب مردم نیز مبنایی برای حکومت شد. پس از آن حضرت مردم با امام حسن(ع) بیعت کردند، ولی معاویه با غلبه در جنگ به قدرت سیاسی مسلط شد. آنگاه «قهر و غلبه» نیز از مبنای مشروعیت در میان اهل سنت شناخته شد! آنگاه معاویه خلافت را به سلطنت موروثی تبدیل کرد و یزید را ولیعهد خود قرار داد و این رویه پس از او در بنی‌امیه و بنی‌عباس ادامه یافت؛ پس ولایتعهدی نیز یک مبنای مشروعیت شد!! هم اکنون نیز در برخی از کشورهای اسلامی - عربی نظام سلطنتی موروثی ادامه دارد.

اکنون دیدگاه برخی از اندیشمندان نامدار اهل سنت را در این باره تقدیم می‌داریم: قاضی القضاات ابویعلی (متوفی ۴۵۸) می‌نویسد: «امامت، با اعمال زور و قدرت نیز حاصل می‌شود و نیاز به گزینش و عقد ندارد؛ بنابراین، هر کس به زور شمشیر، پیروزی به دست آورد و بر مسند حکومت و خلافت نشست و «امیرالمؤمنین» خوانده شد، هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که شبی را به روز آورد و چنین مردی را پیشوا و امام خود نداند؛ خواه چنین کسی، صالح و نیکوکار باشد و یا فاسق و تبهکار؛ زیرا او امیرالمؤمنین و فرمانش بر همگان، نافذ است.» او درباره پیشوای دیگری که برای به دست آوردن قدرت و بیرون آوردن زمام حکومت از دست وی می‌جنگد و هر کدام سپاه و یآوری برای خود دارد، می‌نویسد: «نماز جمعه و خطبه آن، به نام مرد پیروز خوانده می‌شود (زیرا) عبدالله بن عمر، هنگام حره با مردم مدینه نماز جماعت می‌گذاشت و می‌گفت: «نحن مع من غلب؛ یعنی با من کسی هستم که پیروز شود.»

امام الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۸ هـ. ق) از دانشمندان بزرگ اشاعره بر آن است که: «در عقد امامت، اتفاق آرا شرط نیست، بلکه بدون آن نیز امامت شکل می‌گیرد، زیرا ابوبکر به امامت رسید، آن هم پیش از اینکه خبر به امامت رسیدنش به گوش دیگر صحابه و اطراف کشور اسلامی برسد. بنابراین در تشکیل امامت فقط هماهنگی و اجماع امت، شرط نیست و چون اجماع امت، شرط صحت امامت نیست، در تعداد نفرات ارباب حل و عقد و صاحب نظران در گزینش امام، حدی معین و تعدادی مشخص، به صورت ثابت شده، در دست نیست. بنابراین، امامت با موافقت و صلاحدید حتی یکی از ارباب حل و عقد نیز صورت می‌گیرد.»

قرطبی (متوفی ۶۷۱ هـ. ق) می‌نویسد: «اگر یک نفر از صاحب‌نظران و معتمدان مردم هم امام را تعیین و معرفی کند، کافی است و انتخاب او بر دیگران، واجب است؛ زیرا عمر در سقیفه بنی‌ساعده، یک تنه عقد بیعت با ابوبکر بست.»

سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد آورده است: «هر که مدعی امامت باشد و با قهر و غلبه، مالک رقاب مسلمانان گردد، اگر چه فاسق یا جاهل باشد، امامت برای او منعقد می‌شود... اطاعت امام واجب است، مادامی که مخالف حکم شرع نگردد؛ خواه عادل باشد، خواه جابر». این گفتار تفتازانی، بیانگر سه مطلب از دیدگاه ایشان است:

- ۱- نحوه تعیین امام: یکی از اموری که امامت به وسیله آن ثابت می‌شود، این است که کسی مدعی امامت باشد و با قهر و غلبه، بر مسلمانان مسلط شود و مالک رقاب آنان گردد.
- ۲- شرایط امام: در امام، عدالت و علم، معتبر نیست؛ بلکه امامت برای جاهل و فاسق نیز منعقد می‌شود.
- ۳- اطاعت از امام: اطاعت از هر امام، واجب است، مادام که مخالف شرع نگردد، چه عادل و چه جابر و ظالم.

۷. معنویت و عرفان

یکی از امتیازات بزرگ تشیع سرمایه‌های بزرگ معنوی و عرفانی آن است. گنجینه‌های معنوی‌ای چون صحیفه سجاده و دعا‌های مأثور از اهل بیت (ع) مجموعه‌ای بی‌نظیر فراهم آورده که در آن عشق و معرفت به بهترین شکل با یکدیگر هم آغوش گشته و همه ابعاد و مراحل حیات را فراگرفته است. معنویت و عرفان شیعی دارای مؤلفه‌های شگرف و تأثیرگذاری در حوزه اندیشه، انگیزه، اخلاق، سلوک فردی و اجتماعی انسان و رهیافت‌های منحصر به فردی است از جمله:

الف) توحید عرفانی انسان که شیعه تفسیر کرده برآمده از فرهنگ قویم قرآن و منابعی چون نهج البلاغه، صحیفه سجاده، مجامع حدیثی و روایی، ادعیه و نیایش‌های صادره از معصومان (ع) است.

ب) عرفان شیعه هم‌آغوش با عدالت فردی و اجتماعی و همراه با مسئولیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و گره خورده با حماسه و امر به معروف و نهی از منکر است. عرفان شیعی عرفان فرد و جامعه، قرآن و سنت، اجتهاد و جهاد، حماسه و حرکت و تربیت و عدالت است، نه عرفان انزوا و عزلت و درونی‌گرایی و رخوت انسان که در تصوف اهل سنت مشاهده می‌شود. عرفان شیعی، عرفان زندگی در دنیا با معیارهای ناب اسلامی برای حیات جاودان آخرت، گرایش به «رضوان‌الله» و «لقاءالله» است که سلوک و سیاست، عرفان و عقلانیت، معنویت و حریت و... را در همه ابعاد زندگی به هم می‌پیوندد.

عرفان شیعی حول مفهوم ولایت شکل می‌گیرد که درجه و مرتبه‌ای از مسئله امامت یا ولایت معنوی انسان کامل است که نمود و جلوه تام ولایت مطلقه الهیه می‌باشد و این اوج مفهوم امامت است.

مسئله ولایت معنوی انسان کامل به تعبیری مسئله حجت زمان است. عرفا و متصوفه بر این مطلب اصرار دارند که در هر دوره‌ای يك انسان کامل که حامل معنویت کلی انسانیت است وجود دارد. هیچ نبوده و نخواهد بود که زمین از يك انسان کامل خالی باشد که حجت خداست بر دیگران. برای آن انسان کامل مقامات و درجات زیادی قائلند. در متون شیعه و زیارت‌ها آمده است که امام دارای چنین روح کلی است.

اهل عرفان برآنند که در هر دوره‌ای باید يك قطب، یا انسان کامل وجود داشته باشد و شیعه بر آن است که در هر دوره‌ای يك امام و حجت وجود دارد که «انسان کامل» است. باید توجه داشت که «انسان کامل» به معنای «امام و ولی» بالاتر و بالاتر از «انسان کامل» عرفان و قطب و ولی در عرفان و تصوف است. از این رو نباید بین «قطب» به عنوان امام و ولی معصوم با «انسان کامل» مصطلح در عرفان به خصوص عرفان صوفیان انطباق مطلق برقرار کرد؛ بلکه باید به معنا و مصداق و مختصات آن توجه کامل داشت. اطلاق «قطب» به برخی رهبران فاقد حکمت، فقاقت و شریعت و حتی سلوک باطنی گروهی از متصوفه ظلم فاحش به «انسان کامل»، امام و ولی و حتی عارفان حقیقی است.

از سوی دیگر برخی جریان‌های عرفانی - صوفیانه مسئله «امامت و ولایت» را به معنای استمرار «مقام نبوت» و واسطه فیض در نظام خلقت و شریعت و حجت‌های کامل الهی باور ندارند و به یقین «تصوف منهای ولایت» با عرفان و تصوف اصیل و ولایت‌محور در تضاد و تعارض علمی و عملی است و آنها را باید از هم بازشناخت تا جریان اصلی عرفان گم نشود و معیارهای معرفتی - رفتاری و محکومات برای تأویل متشابهات در حوزه عرفان و تصوف مهجور و مغفول واقع نشود. از محکومات عرفان ناب که تمام مسائل دیگر در نسبت با آن سنجیده می‌شود، عنصر «امامت و ولایت» است. امامت و ولایت در اندیشه شیعی در برگیرنده عنصر مرجعیت دینی و زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز هست.